

معرفی حزب التحریر

معرفی حزب التحریر

سال تأسیس ۱۳۷۲هـ.ق - ۱۹۵۳م

از نشرات حزب التحریر

نشر اول عربی

۱۴۰۵هـ.ق - ۱۹۸۵م

نشر دوم عربی

۱۴۳۱هـ.ق - ۲۰۱۰م

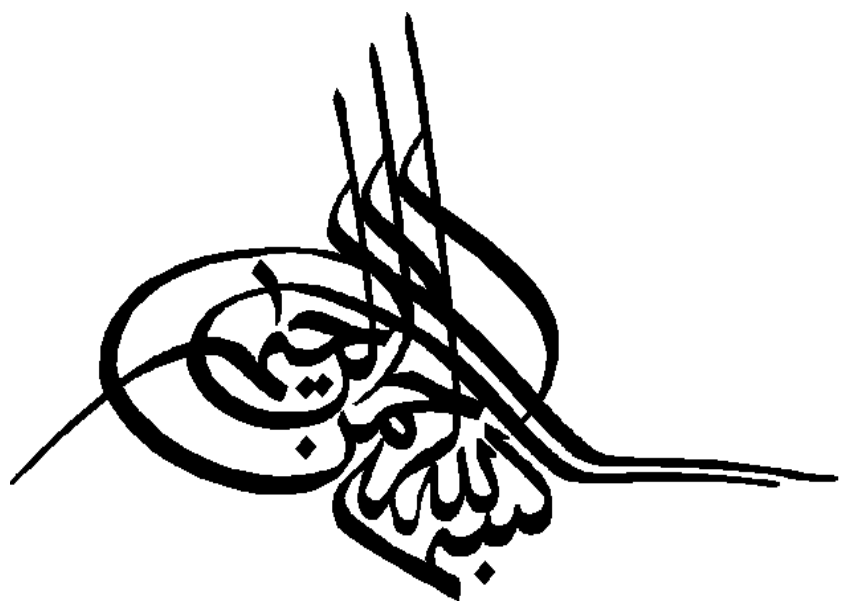
نشر دوم فارسی

۱۴۴۲هـ.ق - ۲۰۲۱م



www.umatproduction.com

کابل - افغانستان



﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشد که دعوت به خیر (اسلام) و
امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارانند.

فهرست

حزب التحریر	۱
اسباب قیام حزب التحریر	۲
هدف حزب التحریر	۱۳
عضویت در حزب التحریر	۱۴
کار حزب التحریر	۱۵
محل فعالیت حزب التحریر	۱۷
تبنی یا گزینش در حزب التحریر	۱۸
طریقه حزب التحریر	۲۱
فکره حزب التحریر	۲۸
عقیده اسلامی	۲۸
قواعد شرعی	۳۲
تعریفات شرعی	۳۴
تعریفات غیر شرعی	۳۵
مبادی موجود در جهان	۳۷
احکام نظام حکومت داری در اسلام	۴۲
احکام نظام اقتصادی در اسلام	۵۶
سیاست تعلیمی	۶۶
افکار و احکامی درباره روابط عامه و سیاست خارجی	۶۷

حزب التحریر

حزب التحریر، حزب سیاسی است که اساس و مبدأ آن اسلام می باشد. کارش سیاست و مبدأ آن اسلام است، در میان امت و با امت کار و فعالیت می کند تا اسلام را قضیه مهم امت گردانیده و امت را برای بازگرداندن خلافت به صحنه هستی و حکم به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، هدایت و رهبری کند.

حزب التحریر یک ساختار سیاسی است، نه یک تشکیلات روحی، علمی یا تعلیمی و یا هم یک نهاد خیریه؛ مفکوره اسلامی روح جسم آن است، و همین مفکوره هسته و راز زندگی آن می باشد.

اسباب قیام حزب التحریر

بدون شک قیام حزب التحریر استجابت و اطاعت از این قول الله سبحانه و تعالی است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشد که دعوت به خیر (اسلام) و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارانند.

به هدف بیدار ساختن و بلند نمودن امت اسلامی از انحطاط و نشیبی که در آن قرار دارد و آزاد ساختن امت از افکار، نظام‌ها و احکام کفر و از تسلط دولت‌های کفری. هم‌چنان به هدف فعالیت برای بازگرداندن خلافت اسلامی به صحنه هستی است تا حکم به اساس آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، باز گردد.

وجوب قیام احزاب سیاسی از دیدگاه شریعت

نخست: قیام حزب استجابت به این قول پروردگار است:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشد که دعوت به خیر (اسلام) و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارانند.

به علت این که الله سبحانه و تعالی در این آیه مسلمانان را امر کرده است که باید از میان‌شان جماعت منسجم و سازمان‌یافته وجود داشته باشد تا اقدام به این دو امر ذیل نماید:

۱- دعوت به سوی خیر؛ یعنی دعوت به سوی اسلام.

۲- امر به معروف و نهی از منکر.

این امر برای ایجاد جماعت و گروه سازمان یافته، تنها برای طلب است، اما قرینه وجود دارد که دلالت به جازم بودن این طلب می کند، زیرا مسئولیتی که این آیت به جماعت سازمان یافته تعیین کرده -دعوت به سوی اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است که- بالای مسلمانان فرض است که به آن اقدام نمایند. هم چنان این امر از آیات و احادیث زیادی دیگری ثابت است که دلالت به آن دارد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْ عِنْدِهِمْ لَتَنْدَعُنَّهُ فَلَا يُسْتَجِيبُ لَكُمْ» (رواه أحمد)

ترجمه: قسم به ذاتی که جانم در دست اوست یا به معروف / امر می کنید و / از منکر نهی می کنید یا این که الله بر شما عذابی را / از جانب خود روان خواهد کرد که بعد از آن دعا می کنید، سپس دعای تان را به دربارش نمی پذیرد.

پس این قرینه بر آنست که طلب مذکور، طلب جازم و امر موجود در آن برای وجوب است. این گروه و جماعت سازمان یافته باید حزب سیاسی باشد. به این خاطر آیه فوق از مسلمانان خواسته است که از میان خود جماعتی تشکیل دهند که مسئولیت این جماعت را مشخص کرده است و آن دعوت به سوی اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است.

مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر شامل امر کردن حُکام به معروف و نهی کردن آنها از منکر می شود و بلکه این مهم ترین کارهای امر به معروف و نهی از منکر است که محاسبه نمودن حُکام و تقدیم نصیحت آنها می باشد. این یک کار سیاسی و از مهم ترین کارهایی سیاسی و از برجسته ترین کارهای احزاب سیاسی است. بنابر این، آیه فوق دلالت کننده بر وجوب تشکیل احزاب سیاسی است.

برعلاوه، آیه فوق این را منحصر کرده است که باید گروه‌ها و تشکیلات یاد شده اسلامی باشند، زیرا وظیفه‌ای را که آیت کریمه تعیین کرده که همانا دعوت به سوی اسلام و امر به معروف و نهی از منکر - مطابق احکام اسلام - است، آن را انجام نمی‌دهد؛ مگر تشکیلات و احزاب اسلامی. هم چنین حزب اسلامی آن است که بر عقیده اسلامی استوار بوده و افکار، احکام و راه‌حل‌های اسلامی را برگزیند و طریقه سیر و حرکت آن، طریقه پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد.

بنابراین جایز نیست که در میان مسلمان‌ها گروه و کتله‌ای بر اساس غیر اسلام ایجاد شود، نه از دید فکری و نه از دید طریقه؛ زیرا الله سبحانه و تعالی این امر را تنها به مسلمانان مختص ساخته است و به دلیل این که تنها اسلام یگانه مبدأ شایسته و مناسب در عالم هستی است. از این رو اسلام مبدأ جهانی است که با فطرت انسان موافقت دارد و به معالجه انسان، نظر به این که انسان است، می‌پردازد و غرایز و حاجات عضوی انسان را معالجه و تنظیم نموده و اشباع آن را درست و بدون سرکوب کردن، بدون آزادی مطلق و بدون این که یک غریزه بر غریزه دیگری ستم و طغیان کند، تنظیم می‌کند. پس اسلام مبدأ شاملی است که تمام امور زندگی را تنظیم می‌کند.

بدون شک الله سبحانه و تعالی برای مسلمان‌ها گردانیده است که ملتزم و پایبند تمامی احکام اسلام باشند، چه احکام در مورد برقرار کردن روابط آنان با خالق‌شان باشد؛ مثل احکام عقاید و عبادات یا در مورد تنظیم امور شخصی‌شان؛ مثل احکام اخلاق و احکام خوراکی‌ها و پوشیدنی‌ها یا در مورد تنظیم روابط‌شان با دیگران باشد؛ مثل احکام معاملات و سایر تشریعات.

هم چنان بالای‌شان واجب ساخته که اسلام را به طور کامل و شامل در همه امور زندگی تطبیق نمایند و اسلام را حاکم سازند و این که باید قانون اساسی و سایر قوانین آن‌ها احکام شرعی و مأخوذ از کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم باشد. الله سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۴۸]

ترجمه: پس در میان‌شان به آنچه الله نازل کرده است حکم کن و به جای آن حقی که به تو آمده است از خواهشات آن‌ها پیروی نکن .

و فرموده است:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا

أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۴۹]

ترجمه: ای پیامبر به آنچه الله به تو نازل کرده میان مردم حکم کن! پیرو خواهشات آنان مباش و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را فریب دهند و از برخی احکامی که الله به تو فرستاده تو را به دور و منحرف سازند.

عدم حکم به اسلام توأم با انکار آن را کفر شمرده و او سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴]

ترجمه: و هر کس که به آنچه الله نازل کرده است حکم نکند، کافر است.

مبادی دیگر غیر از اسلام مثل سرمایه‌داری و کمونیستی که بخشی از سوسیالیستی است مبادی فاسد و متناقض با فطرت انسان است؛ زیرا انسان آن‌ها را وضع کرده و فساد، نقص آن‌ها هم آشکار گردیده است و آن‌ها همه با اسلام و احکام آن در تناقض است. عمل کردن و پذیرفتن آن‌ها، دعوت به سوی آن‌ها و حمل آن‌ها و تشکیل حزب بر اساس آن‌ها حرام است.

بنابر این واجب است که تکتل و تشکیل حزب مسلمان‌ها چه از نگاه فکری و چه از نگاه طریقه تنها و تنها بر اساس اسلام باشد و بر آن‌ها حرام است که بر اساس مبدأ سرمایه‌داری یا کمونیستی و سوسیالیستی، قومی، ملی و یا بر اساس ماسونیزم و امثال آن‌ها تکتل و تحزب نمایند. بناءً بر آنان حرام گردانیده است که احزاب کمونیستی یا اشتراکی، سرمایه‌داری، قومی، ملی، و یا ماسونی ایجاد نمایند و هم‌چنان عضویت‌شان در احزاب

مذکور و ترویج آن‌ها بر مسلمان‌ها حرام می‌باشد؛ زیرا آن‌ها احزاب کفری ست و به‌سوی کفر دعوت می‌نمایند. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾
[آل عمران: ۸۵]

ترجمه: هر کس دینی غیر از اسلام را برگزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیان‌کاران است.

و آیتی را که در این مورد با خود داریم می‌گویید:

﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: جماعتی که به‌سوی خیر دعوت می‌کنند؛ یعنی به‌سوی اسلام

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرًا فَهُوَ رَدٌّ» (متفق علیه)

ترجمه: هر کس کاری را انجام دهد که دستور ما (اسلام) بر آن نباشد، آن عمل مردود است.

هم‌چنان دین مقدس اسلام تشکیل احزاب قومگرایی و احزابی که به تعصب دعوت می‌کنند، حرام قرار داده و تشکیل حزب بر اساس آن و دعوت به‌سوی آن را حرام گردانیده است و جنگ بر اساس آن را گناه بزرگ دانسته است. : از جندب ابن عبد الله روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةٍ عَمِّيَّةٍ يَدْعُو عَصَبِيَّةً أَوْ يَنْصُرُ عَصَبِيَّةً فَقَتْلُهُ جَاهِلِيَّةٌ» (أخرجه مسلم)

ترجمه: کسی که زیر پرچم کورکورانه کشته شود که به تعصب فرا بخواند یا در کمک تعصب قرار داشته باشد، مرگ وی، مرگ جاهلیت است.

دوم: به پا ایستادن و نهضت امت اسلامی از انحطاطی که در آن قرار دارد و آزاد کردنش از افکار، نظام‌ها و احکام کفری و آزادی آن از سیطره و نفوذ دولت‌های کفری،

به واسطه بلند بردن سطح فکری امت از طریق تغییر اساسی و همه جانبه افکار و مفاهیمی که منجر به انحطاط و عقب ماندگی امت گردیده است، و ایجاد افکار و مفاهیم درست اسلامی برای امت تا آن که سلوک و روش زندگی امت طبق افکار و احکام اسلام تنظیم گردد.

بدون شک آن چه باعث شده است این که امت وارد این انحطاط و عقب ماندگی زشت، شرم آور و ناشایست گردد، همانا ضعف و ناتوانی شدید فکری مسلمان ها در فهم اسلام و تطبیق آن است که در اثر عوامل مغشوش ساز بر فکرة اسلام و طریقه اش از قرن دوم هجری تا حال بر اذهان مسلمان ها راه یافته است. این عوامل مغشوش ساز در نتیجه اموری به میان آمده بود که موارد مهم آن قرار ذیل است:

۱. انتقال فلسفه های هندی، فارسی و یونانی و اقدام برخی از مسلمان ها به آوردن توافق میان آن ها و اسلام، با این که میان این فلسفه ها و اسلام تناقض کامل وجود دارد.
۲. وارد ساختن افکار و احکامی که از اسلام نبود -توسط کسانی که در مقابل اسلام کینه توز بودند- بخاطر زشت جلوه دادن اسلام و دور ساختن مسلمان ها از آن.
۳. فرو گذاشتن زبان عربی در فهم و به اجرا گذاشتن اسلام و جدا ساختن آن از اسلام در قرن هفتم هجری، با وجود این که دین الله سبحانه و تعالی بدون زبانش دانسته نمی شود. همان طوری که استنباط احکام جدید برای واقعیت های نو از طریق اجتهاد بدون فهم لغت و زبان عربی امکان پذیر نمی باشد.
۴. جنگ تبشیری و ثقافتی و سپس جنگ سیاسی از طرف دولت های غربی کافر، از قرن هفدهم میلادی بدین سو، برای منحرف ساختن مسلمان ها از اسلام و دور ساختن شان از آن به هدف نابودی اسلام.

بدون شک اقدامات زیادی صورت گرفت و حرکات متعدد اسلامی و غیر اسلامی برای نهضت و بیدار ساختن مسلمان ها ایجاد شد، اما تمامی آن ها ناکام گردید و نتوانستند که مسلمان ها را بیدار سازند و یا جلو فرود آمدن و سقوط وحشتناک شان را بگیرند. سبب

ناکامی این حرکات و اقدامات‌شان که برای بیداری مسلمان‌ها از طریق اسلام، به میان آمده بودند به عوامل متعددی از جمله این عوامل بر می‌گردد:

۱. عدم فهم دقیق فکرة اسلامی توسط دست اندرکاران حرکات مذکور به سبب متأثر بودن‌شان از عوامل مغشوش‌ساز؛ چنان‌که آن‌ها بدون مشخص کردن افکار و احکامی که می‌خواستند مسلمانان را مطابق آن به نهضت و بیداری رسانند و مشاكل‌شان را با آن حل و فصل کرده آن را تطبیق نمایند، به‌سوی اسلام به طور عام و نامحدود دعوت می‌کردند، چون افکار و احکام مذکور در اذهان خود شان واضح و روشن نبود و واقعیت موجود را مصدر و منبع تفکر خویش قرار می‌دادند و از آن مفکوره خویش را اخذ می‌کردند و می‌کوشیدند بخاطر موافق ساختن اسلام با واقعیت موجوده، اسلام را چنان تأویل و تفسیر نمایند که نصوص آن حامل آن معانی نبود. با وجود این‌که واقعیت موجود متناقض اسلام بود، واقعیت موجود را موضع و مورد تفکر خویش قرار ندادند تا آن را مطابق اسلام و احکام آن تغییر دهند و دگرگون سازند. بنابراین، آن‌ها مردم را به آزادی‌ها و دموکراسی و به نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی فرا خواندند و این مفکوره‌ها را از اسلام و موافق آن پنداشتند، با آن‌که این مفکوره‌ها قطعاً با اسلام در تناقض قرار دارد.

۲. واضح نبودن کامل طریقه اسلام نزد آن‌ها در مورد تنفیذ فکرة و احکام آن، لذا ایشان فکرة اسلامی را با وسایل خودسرانه و بدون اندیشه و به‌شکل غامض و پیچیده حمل کردند؛ زیرا طوری شدند که بازگشت اسلام را در اعمار مساجد، تألیف و نشر کتب، یا توسط ایجاد سازمان‌های خیریه و تعاونی یا هم توسط تربیه اخلاقی و اصلاح افراد می‌دیدند و از فساد جامعه و سیطره افکار کفر، احکام و نظام‌های کفری بر آن غافل بودند و می‌پنداشتند که اصلاح جامعه توسط اصلاح افرادش صورت می‌گیرد. درحالی‌که اصلاح جامعه تنها با اصلاح افکار، احساسات و نظام‌هایش صورت می‌گیرد که اصلاح این‌ها منجر به اصلاح افرادش خواهد شد. جامعه تنها عبارت از افراد نیست؛ بلکه آن عبارت از افراد و روابط آن‌ست؛ یعنی عبارت از افراد، افکار، احساسات و نظام‌هاست

که این امر از عمل کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تغییر جامعه جاهلی به جامعه اسلامی واضح است. چنانکه برای تغییر عقاید موجوده به عقیده اسلامی و تغییر افکار، مفاهیم و عادات جاهلی به افکار، مفاهیم و احکام اسلام آغاز به کار و فعالیت کرد و بدین وسیله احساسات مردم را از ارتباط به عقاید و افکار و عادات جاهلی به سوی ارتباط به عقیده اسلامی، افکار و احکام اسلام تغییر داد. تا آنکه الله سبحانه و تعالی این را برایش مساعد ساخت ساخت که جامعه را در مدینه تغییر دهد. چنانکه جمهور اهل مدینه به عقیده اسلام گرویده افکار، مفاهیم و احکام اسلام را برگزیدند. آنگاه بعد از حصول بیعت دوم عقبه، پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش به سوی مدینه هجرت کردند و به تطبیق احکام اسلام آغاز کردند که بدین ترتیب جامعه اسلامی در مدینه پایه گذاری شد.

یا هم پنداشتند که با انجام اعمال مادی و برداشتن سلاح، اسلام اعاده می گردد، درحالی که میان دارالاسلام و دارالکفر، فرق نمی کردند و چگونگی حمل دعوت و منع کردن منکر در هر یکی از این دو دار را از هم تفکیک نمی کردند: ما امروزه در داری زندگی می کنیم که اکثر باشندگان آن مسلمان اند؛ اما در اصطلاح شرعی دارالکفر است؛ زیرا احکام کفر در آن تطبیق می گردد و مشابه به مکه زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم است که حمل دعوت در آن با دعوت و کارهای سیاسی صورت می گیرد، نه با کارهای مادی. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه دعوت را حمل نمود و تنها به حمل دعوت و رسانیدن آن اکتفاء کرد و اسباب مادی را استعمال نکرد، زیرا در چنین حال هدف دعوت، تغییر حاکمی نیست که به غیر ما انزل الله در دارالاسلام حکم کرده باشد، بلکه هدف تغییر دارالکفر با افکار و نظام هایش می باشد و تغییر آن توسط تغییر افکار، احساسات و نظام های موجود در آن صورت می گیرد، همان طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه چنین کرد. اما دارالاسلام که در آن به بما انزل الله حکم کرده می شود، هرگاه حاکم آن به کفر آشکار حکم کند. آنگاه بر مسلمان ها واجب می گردد که حاکم را از این کار منع نموده او را مورد محاسبه و بازپرس قرار دهند تا دوباره به حکم

مطابق اسلام، بر گردد و اگر برگشت بالای مسلمانها واجب می شود که در مقابلش سلاح برداشته او را به برگشت به سوی حکم بما انزل الله مجبور سازند. چنانکه در حدیث عباده بن صامت وارد گردیده است:

«وَأَنْ لَا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ» (رواه البخاری)
ترجمه: این که در امر حکومت با اهل آن منازعه نکنیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر آن که کفر آشکاری را ببینید که نزد شما در مورد آن از الله دلیلی وجود داشته باشد.

و حدیث عوف بن مالک که مسلم آن را روایت کرده:

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَا مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ»

ترجمه: گفتند: یا رسول الله آیا در مقابلشان شمشیر بیرون نکنیم؟ گفت: نخیر تا وقتی که نماز را در میان تان برپا می دارند.

و برپا داشتن نماز کنایه از حکم به اسلام است و این دو حدیث در مورد محاسبه حاکم مسلمان در دارالاسلام و در بیان کیفیت محاسبه شان می باشد و این که چه وقت در مقابل حکام از قوت مادی برای منع ظهور کفر آشکار در دارالاسلام بعد از ظاهر شدن آن، استفاده و کار گرفته می شود.

سوم: اما هدف این که باید برای اعاده دولت خلافت به صحنه وجود و حکم به آن چه الله سبحانه و تعالی فرستاده است کار و فعالیت شود، به دلیل آنست که الله سبحانه و تعالی پابندی به تمام احکام شرعی و هم چنان حکم بما انزل الله را برای همه مسلمانها واجب گردانیده است و این امر به دست نمی آید؛ مگر با موجودیت دولت اسلامی و خلیفه ای که اسلام را بالای مردم تطبیق کند. مسلمانها از زمان سقوط دولت خلافت در جنگ اول جهانی تا اکنون، بدون دولت اسلامی و بدون حاکمیت اسلام زندگی می کنند. بنابر آن کار و فعالیت برای اعاده خلافت و اعاده حکم بما انزل الله به صفحه هستی بالای مسلمانها فرضی است که آن را اسلام واجب و حتمی ساخته است.

آن واجب حتمی است که هیچ‌گونه اختیار و نرمش در شأن آن گنجایش ندارد و تقصیر و کوتاهی در اجرای آن از بزرگ‌ترین گناه بوده الله سبحانه و تعالی مرتکب آن را شدیداً عذاب خواهد کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند:

«وَمَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (رواه مسلم)

ترجمه: هرکس بمیرد و در گردنش بیعتی وجود نداشته باشد، وی به مرگ جاهلیت مرده است.

چون باز نشستن از اعاده خلافت، در واقع باز نشستن از اجرای فرضی از مهم‌ترین فرض‌های اسلام می‌باشد، زیرا اقامه و برپا کردن احکام اسلام بر آن موقوف است و آوردن اسلام در برنامه زندگی متوقف بر آن می‌باشد. **ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب؛ ترجمه:** هر آن‌چه واجبی بدون آن به اتمام نرسد، خود آن چیز هم واجب می‌باشد.

بنا بر این، حزب التحریر تشکیل گردید و موجودیت خود را بتاريخ ۲۸ جمادی الثانی سال ۱۳۷۲ هـ. ق مطابق ۱۴ مارچ ۱۹۵۳ میلادی در قدس اعلان کرد. حزب، ساختار حزبی خود را بر اساس عقیده اسلامی استوار ساخت و از افکار و احکام اسلام آن‌چه برای دست یافتن به هدفش نیاز است، برگزید. تمام نواقص، اسباب و عواملی را جبران و برطرف کرده است که باعث ناکامی احزاب و تشکیلاتی گردیده بود که برای نهضت و بیداری مسلمان‌ها بر اساس اسلام برخاسته بودند؛ فکر و طریقه را از وحی نازل شده در کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه و سلم و از آن‌چه این دو بدان ارشاد کرده است، از اجماع صحابه و قیاس به‌طور دقیق و فکری درک و فهم کرد. واقعیت را مصدر فکر خود قرار نداده؛ بلکه مورد تفکر خود گردانید تا آن را مطابق احکام اسلام تغییر دهد. طریقه پیامبر صلی الله علیه و سلم را در حمل دعوت و پیشبرد آن در مکه تا برپا کردن دولت در مدینه مشعل راه خود قرار داده به آن پایبند است. هم‌چنان عقیده

و آن چه از افکار و احکام اسلامی را که برگزیده بود، منحيث یگانه اساس ارتباطی میان افرادش قرار داده است.

لذا نه تنها مناسب و سزاوار است که امت حزب را به آغوش بکشد و همراه با آن حرکت کند، بلکه واجب است که امت آن را به آغوش بکشد و همراه با آن حرکت کند. زیرا آن یگانه حزبی است که فکرهاش را [به صورت عمیق] درک کرده، به طریقه اش آگاه است و قضیه مهم خویش را درک کرده است. حزب به پیروی و دنبال کردن سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم بدون هیچ نوع انحرافی پایبند است و هیچ چیزی او را از برآورده ساختن هدفش باز نمی دارد.

هدف حزب التحریر

هدف حزب، اعاده زندگی اسلامی و حمل دعوت اسلام به تمام جهان است. به این مفهوم که باز گردانیدن مسلمان‌ها به زندگی اسلامی در دارالاسلام و جامعه اسلامی می‌باشد؛ طوری که تمام امور زندگی در آن مطابق احکام شرعی به پیش برود و دیدگاه در آن به اساس حلال و حرام تحت سایه دولت اسلامی باشد. در دولت خلافت مسلمان‌ها خلیفه خود را تعیین کرده با وی به سمع و طاعت به اساس حاکمیت کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم و حمل اسلام من حیث رسالت جهانی از طریق دعوت و جهاد به سوی جهانیان، بیعت می‌کنند. همان دولت خلافت که در آن مسلمانان خلیفه تعیین می‌کنند.

حزب می‌خواهد امت را با فکر مستنیر به نهضت/ بیداری برساند و می‌کوشد تا امت را به عزت و مجد گذشته‌اش بازگرداند، طوری که زمام پیشقدمی را از چنگ دولت‌ها، امت‌ها و اقوام دیگر به دست گرفته و همان گونه که در گذشته دولت اول بود، به حیث دولت اول در جهان باز گردد، و بر جهان مطابق احکام اسلام سیاست و حکومت کند. پس هدف حزب هدایت بشر و رهبری امت برای جنگ با کفر و نظام‌ها و افکار آن می‌باشد تا اسلام همه کره‌ی زمین را فراگیرد.

عضویت در حزب التحریر

حزب مردان و زنان مسلمان را به عضویت خود می‌پذیرد، قطع نظر از این‌که عرب باشند یا غیر عرب، سفید پوست باشند یا سیاه پوست؛ زیرا حزبی است برای تمامی مسلمان‌ها و تمامی مسلمان‌ها را به‌سوی حمل اسلام و پذیرفتن نظام‌های آن فرا می‌خواند، صرف‌نظر از ملیت، قوم، رنگ و مذهب‌شان، و به‌سوی همه از دیدگاه اسلام می‌نگرد. طریقه ربط و جذب افراد در حزب، با پذیرش عقیده اسلامی، پخته شدن در ثقافت حزبی، پای‌بندی فرد به واجبات اسلامی و برگزیدن افکار و آراء حزب می‌باشد و خود شخص است که هنگامی در حزب ذوب می‌شود و آنگاه که دعوت با وی میرسد و او افکار و مفاهیم آن را می‌پذیرد، پذیرش خود را بر حزب لازم می‌گرداند. بنابراین، رابطه‌ای که افراد حزب را با هم یک‌جا می‌سازد عقیده اسلامی و ثقافت حزبی نشأت گرفته از این عقیده می‌باشد. حلقات زنان در حزب جدا از حلقات مردان است و سرپرست این حلقات شوهران، محارم و یا خود زنان می‌باشند.

کار حزب التحریر

کار حزب التحریر حمل دعوت اسلامی برای تغییر جامعه فاسد و تبدیل آن به جامعه اسلامی با تغییر افکار موجوده در جامعه به افکار اسلامی است، تا آنکه افکار اسلامی نزد مردم افکار عامه را تشکیل داده به مفاهیمی تبدیل گردد که مردم را به تطبیق این افکار و عمل نمودن بر طبق آن وادار نماید و باعث تغییر احساسات جامعه گردد تا آنکه احساسات جامعه، اسلامی گردد؛ طوری که جامعه از آنچه الله سبحانه و تعالی راضی می‌گردد، راضی شود و در مقابل آنچه الله سبحانه و تعالی ناراض می‌شود، ناراض گردد و خشمگین شود، و روابط در آن تغییر نماید تا آنکه به روابط اسلامی تبدیل شود و مطابق احکام و راه حل های اسلام به پیش برود.

اعمالی که حزب به آن اقدام می‌کند، اعمال سیاسی است؛ چون حزب در این اعمال، امور مردم را مطابق احکام و راه حل های شرعی تنظیم می‌کند. سیاست هم جز، غم‌خواری و تنظیم امور مردم بر اساس احکام و راه حل های اسلامی چیز دیگری نیست. در این اعمال سیاسی، تعلیم و تثقیف امت به ثقافت اسلامی برجسته است؛ چون به منظور ذوب امت در اسلام و نجات آن از عقاید فاسد، افکار نادرست، مفاهیم غلط و بیرون ساختن امت از تأثیر پذیری افکار و نظریات کفری، امت تثقیف می‌شود. هم‌چنین در این اعمال سیاسی جنگ فکری و مبارزه سیاسی متبازر و برجسته می‌شود.

جنگ فکری، در جنگ با افکار و نظام های کفری نمایان می‌شود؛ همان طوری که در مبارزه با افکار نادرست، عقاید فاسد و مفاهیم غلط با بیان فساد و ظاهر ساختن نادرستی آن و بیان حکم اسلام در مورد آن نمایان می‌شود. اما مبارزه سیاسی همانا در میدان جنگ با کافران استعمارگر متجلی است که به منظور نجات امت از تسلط آنان و آزادی بخشیدن از نفوذ آنها، و از بن کندن ریشه های فکری، ثقافتی، سیاسی، اقتصادی و نظامی...

آنان از همه سرزمین‌های اسلامی صورت می‌گیرد. هم‌چنان در مبارزه با حاکمان و آشکار سازی خیانت‌ها و دسیسه‌های‌شان در برابر امت و در محاسبه حکام و و تغییر آوردن در عمل کرد آن‌ها هنگامی که حق امت را تلف کنند یا در ادای حقوق‌شان تقصیر نمایند، یا امری از امور شان را فرو گذاشته توجه نکنند و یا از احکام اسلام مخالفت ورزند متجلی است. پس کُل اعمال حزب سیاسی می‌باشد، چه خارج از حکومت باشد یا داخل آن، کار حزب، کار تعلیمی نیست؛ چون مدرسه نیست همان طور که کارش وعظ و ارشاد نیست، بلکه کارش سیاسی است که افکار و احکام اسلام را اعطا می‌کند تا به آن عمل کرده شود و برای پیاده ساختن آن در برنامه زندگی و دولت فعالیت صورت گیرد.

حزب اسلام را حمل می‌کند تا تنها آن تطبیق گردد و عقیده اسلامی اساس دولت و اصل قانون اساسی و سائر قوانین باشد؛ زیرا عقیده اسلام عقیده عقلی و عقیده سیاسی است که از آن نظامی نشأت کرده که تمام مشکلات انسان را حل و فصل می‌کند؛ چه مشکل سیاسی باشد، یا اقتصادی، یا فرهنگی باشد یا اجتماعی و غیره.

محلِ فعالیت حزب التحریر

با آن‌که اسلام مبدأ و ایدیولوژی جهانی ست، اما طریقهٔ اسلام این نیست که از آغاز به‌صورت جهانی برایش کار و فعالیت شود؛ بلکه ضروری است که به‌صورت جهانی به جانبش فرا خوانده شود، و ساحةٔ کار و فعالیت برایش در یک یا چند سرزمین تعیین گردد تا در آن منطقه تمرکز یافته و دولت اسلامی در آن‌جا تأسیس گردد.

بدون شک تمامی جهان شایستگی دعوت اسلامی را دارد؛ مگر مردم سرزمین‌های اسلامی که متقاد به دین اسلام هستند و به‌ویژه سرزمین‌های عربی که بخشی از سرزمین‌های اسلامی است و به زبان عربی سخن می‌گویند -و آن زبان قرآن و حدیث و جزء جوهری اسلام و عنصر اساسی فرهنگ و ثقافت اسلامی است- نخست از سرزمین‌های عربی حمل این دعوت آغاز شد. آغاز به وجود آمدن حزب و حمل دعوت در برخی از سرزمین‌های عربی صورت گرفت. سپس دعوت به‌شکل طبیعی در بسیاری از سرزمین‌های عربی و در برخی از سرزمین‌های اسلامی غیر عربی گسترش یافت.

تبنی یا گزینش در حزب التحریر

پس از پژوهش، تفکر و تحقیق در مورد واقعیت امت و حالتی که در آن قرار دارد و پس از تحقیق و بحث در مورد عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم، عصر خلفای راشدین و عصر تابعین بعد از ایشان، و با رجوع به سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و چگونگی حمل دعوت توسط وی صلی الله علیه وسلم از آغاز تا رسیدن به تأسیس دولت در مدینه، سپس بررسی و پژوهش در چگونگی پیشبرد دولت در مدینه توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم و با رجوع به کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم و به آن چه این دو ارشاد کرده اند از اجماع اصحاب و قیاس و با گرفتن روشنایی از اقوال صحابه و تابعین و اقوال ائمه ی مجتهدین، حزب التحریر افکار، آراء و احکامی را برگزید که به فکره و طریقه ارتباط می گیرد و این افکار، آراء و احکام اسلامی است، نه چیز دیگری و هیچ چیز غیر اسلامی در آن وجود ندارد و متأثر از هیچ چیزی غیر اسلامی نیست، بلکه تنها و تنها اسلامی است و به جز از اصول و نصوص اسلام به چیز دیگری اتکاء ندارد. حزب از این افکار، احکام و نظریات به قدری که در سیر و پیش برد فعالیتش برای از سرگیری زندگی اسلامی و حمل دعوت اسلام به جهان با تأسیس دولت خلافت و تعیین خلیفه ضروری ست، برگزیده است. مجموع آن چه را که حزب تبنی کرده و آن چه از این افکار، آراء و احکامی که از حزب صادر شده را در کتاب ها و نشریات فراوان خود درج و برای مردم نشر کرده است.

کتاب های تبنی شده حزب قرار ذیل است:

۱. نظام اسلام
۲. حکومت داری در اسلام
۳. نظام اقتصادی در اسلام

۴. نظام اجتماعی در اسلام
 ۵. تکتل حزبی
 ۶. مفاهیم حزب التحریر
 ۷. دولت اسلامی
 ۸. شخصیت اسلامی در سه جلد
 ۹. مفاهیم سیاسی حزب التحریر
 ۱۰. دیدگاه سیاسی حزب التحریر
 ۱۱. مقدمه دستور در دو جلد
 ۱۲. برخی از عناصر سازنده‌ای نفسیه‌ی اسلامی
 ۱۳. دستگاه‌های دولت خلافت
 ۱۴. اموال در دولت خلافت
 ۱۵. اساسات تعلیم منهجی در دولت خلافت
 ۱۶. قضایای سیاسی
 ۱۷. منهج حزب التحریر در آوردن تغییر
 ۱۸. معرفی حزب التحریر
- سائر کتاب‌های که حزب صادر نموده و به دست نشر سپرده قرار ذیل است:
۱. خلافت چگونه نابود کرده شد؟
 ۲. نظام عقوبات
 ۳. احکام شاهدان
 ۴. نقض اشتراکی - مارکسیستی
 ۵. تفکیر
 ۶. سرعت بدیهه
 ۷. فکر اسلامی

۸. نقض نظریه التزام به قوانین غربی

۹. ندای حار (فریاد آتشین)

۱۰. سیاست عالی اقتصادی

۱۱. دموکراسی نظام کفریست

۱۲. احکام شرعی در شبه‌سازی، پیوند اعضاء و امور دیگر

هم‌چنان حزب هزاران نشریه، یادداشت و رسالات فکری و سیاسی صادر کرده است.

حزب این افکار و احکام را برای مردم به شکل سیاسی حمل می‌کند؛ یعنی این افکار و احکام را برای مردم می‌رساند تا به آن عمل کنند و برای رسانیدنش به مسند حکومت و تطبیق عملی آن در زندگی، آن را حمل نمایند؛ چون این کار بالای مسلمان‌ها به اعتبار مسلمان بودن‌شان واجب است. همان‌گونه که بالای حزب به اعتبار حزب اسلامی بودن و مسلمان بودن اعضای آن واجب و لازم است.

حزب در گزینش افکار و احکام اسلامی بر آن چه در موردش وحی نازل شده از قرآن و حدیث و بر آن چه این دو ارشاد کرده از اجماع اصحاب و قیاس، اعتماد کرده است؛ زیرا همین منابع چهارگانه‌اند که دلیل بودن‌شان با برهان قطعی ثابت گردیده است.

طریقه حزب التحریر

طریقه، پیش برد حمل دعوت احکام شرعی است که از طریقه حمل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ گردیده است؛ چون او صلی الله علیه وسلم واجب الاتباع به دلیل این قول او سبحانه و تعالی است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]

ترجمه: مسلماً برای شما در زندگی رسول الله الگویی نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت الله و روز رستاخیز دارند و الله را بسیار یاد می‌کنند.

و به دلیل این قول او سبحانه و تعالی:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱]

ترجمه: بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد.

و این قول او سبحانه و تعالی:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

ترجمه: آنچه را رسول الله برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

بسیاری آیات دیگری به غیر از این آیات که دلالت بر وجوب اتباع و پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم و اخذ از وی صلی الله علیه وسلم می‌کند. مسلمان‌ها امروز در دارالکفر زندگی می‌کنند؛ زیرا آنان به غیر آن چه الله سبحانه و تعالی فرستاده حکم می‌کنند، دار یا سرزمین‌شان به مکه‌ای زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم شباهت دارد؛ بنابر آن واجب است که دور مکی را در حمل دعوت مورد پیروی قرار گیرد. با بررسی

سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه تا هنگام تأسیس دولت در مدینه واضح می‌گردد که وی صلی الله علیه وسلم مراحل را پیموده است که نشانه‌های آن روشن است و در آن به کارهای آشکار و معینی اقدام می‌کرد. بنابراین حزب طریقه سیر و کارهای که باید در این مراحل انجام شود، همه را از اعمالی می‌داند که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را انجام داده است.

لهذا حزب طریقه سیر خود را به سه مرحله ذیل مشخص کرده است:

مرحله اول: مرحله تثقیف برای ایجاد اشخاصی که به فکره و طریقه حزب ایمان دارند، تا کتله حزبی تشکیل گردد.

مرحله دوم: مرحله تفاعل و برخورد با امت یا فعالیت در میان امت است که برای واداشتن امت به حمل اسلام کار می‌شود تا اسلام را به حیث قضیه مرگ و زندگی خود اخذ نمایند و برای تطبیق آن در زندگی کار کنند.

۱- مرحله تسلیم شدن حکومت و تطبیق کامل و همه جانبه اسلام و حمل آن به حیث رسالت به همه جهان.

حزب مرحله اول را در سال ۱۳۷۲ هـ. ق مطابق ۱۹۵۳ میلادی در قدس به دست مؤسس خود عالم جلیل، مفکر بزرگ، سیاست‌مدار توانا و قاضی در محکمه استئناف در قدس، استاد تقی الدین نبهانی رحمه الله علیه آغاز کرد و حزب در آن مرحله با افراد امت تماس می‌گرفت و فکره و طریقه خویش را به‌طور انفرادی به آنان پیشکش می‌کرد. هرکس که افکار حزب را می‌پذیرفت او را در حلقات حزبی برای آموزش متمرکز تنظیم می‌کرد تا او را به افکار و احکامی از اسلام که برگزیده ذوب نموده به شخصیت اسلامی مبدل نماید. شخصیتی که به اسلام کار کند و از عقلیه و نفسیه اسلامی برخوردار گردد و برای حمل دعوت به مردم به میدان بیرون شود. هرگاه شخص به این سطح رسید، پذیرش خود را بر حزب لازمی ساخته و حزب او را به عضویت خود می‌پذیرد. چنان‌که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مرحله اول دعوت خود که سه سال دوام کرد، این چنین مردم را

به صورت انفرادی دعوت می کرد و آنچه را الله سبحانه و تعالی به آن فرستاده بود به آنها عرضه می نمود و هرکسی که به وی ایمان می آورد او را به اساس همین دین به طور سری در جماعت و کتله خویش داخل می کرد و به تربیه اسلامی و آموزش قرآن وی حرص می ورزید تا آن که آنها را در اسلام ذوب کرد و با آنها به طور مخفی بازدید می کرد. به صورت مخفی در جاهای پنهانی آنها را تعلیم و تربیت می کرد و دور از نظر مردم به عبادت خویش می پرداختند. سپس نام اسلام در مکه شایع و عام شد و مردم درباره اش به گفتگو پرداخته دسته دسته در آن وارد گردیدند.

در این مرحله توجه حزب به طرف ساختن کتله، افزایش افراد حزب و تربیت و تثقیف آنها در حلقاتش به ثقافت متمرکز حزبی، متمرکز بود، تا آن که توانست کتله خود را از جوانانی تشکیل دهد که در اسلام ذوب شده بودند و افکار حزب را برگزیده با آن به فعالیت آغاز کرده و آن را به مردم حمل نمودند. بعد از آن که حزب توانست این کتله حزبی را تشکیل دهد و جامعه وجود آن را درک نموده در موردش شناخت پیدا کرد و افکار و دعوتش را شناخت، حزب به مرحله دوم انتقال کرد.

مرحله دوم که مرحله تفاعل با امت به منظور واداشتن امت به حمل اسلام ایجاد آگاهی عمومی و افکار عامه نزد امت در مورد افکار و احکام اسلام که حزب آنها را برگزیده، فعالیت صورت می گیرد تا امت آن را افکار خویش قرار داده برای پیاده کردن آن در واقعیت زندگی کار و فعالیت نماید و در راه برپا کردن دولت خلافت و تعیین خلیفه برای از سرگیری زندگی اسلامی و حمل دعوت اسلامی به جهان با حزب حرکت کند.

در این مرحله، حزب به مخاطب قرار دادن عموم مردم به صورت خطاب دسته جمعی انتقال کرده و به کارهای ذیل مبادرت میورزید:

۱. تربیه و تثقیف متمرکز افراد در حلقات برای رشد کتله حزب، افزایش افرادش و ایجاد شخصیت های اسلامی توانا بر حمل دعوت و فرو رفتن در فراز و نشیب های جنگ فکری و مبارزات سیاسی.

۲. تربیه و تثقیف دسته جمعی امت به افکار و احکامی از اسلام که حزب آن را تبنی کرده است. البته این کار در دروس مساجد، مجتمع‌ها، سخنرانی‌ها و اماکن اماکن عمومی تجمع مردم و توسط روزنامه‌ها، کتب و نشرات برای ایجاد آگاهی عمومی نزد امت و تفاعل با آن‌ها.

۳. جنگ فکری در برابر عقاید، نظام‌ها و افکار کفری و در برابر عقاید فاسد و افکار خطا و نادرست و مفاهیم غلط با بیان دروغ بودن، خطا بودن و متناقض و منافی بودن آن‌ها با اسلام تا امت از آن‌ها و آثار آن‌ها نجات یابد.

۴. مبارزه سیاسی که در امور ذیل تمثیل می‌شود:

أ- مبارزه با دولت‌های کافر استعمارگری که بر سرزمین‌های اسلامی تسلط و نفوذ دارند و مبارزه در برابر استعمار در همه انواع آن، چه فکری باشد یا سیاسی، اقتصادی باشد یا نظامی و آشکار کردن نقشه‌ها و برملا کردن دسیسه‌های آن برای نجات امت از تسلط آن‌ها و آزادی امت از هرگونه تأثیر نفوذ آن.

ب- مبارزه در برابر حکام سرزمین‌های عربی و اسلامی و افشا کردن آن‌ها، محاسبه با آن‌ها و واداشتن آن‌ها به تغییر هرگاهی که حقوق امت را تلف کردند یا در ادای مسئولیت‌های خود در برابر امت تقصیر نمودند و یا به امری از امور امت توجه نکردند و هرگاه با احکام اسلام مخالفت کردند.

و فعالیت برای از بین بردن حکمرانی آن‌ها برای اقامه حکم اسلام به جای آن.

۵. گزینش مصالح امت و رعایت امور آن‌ها مطابق قوانین شریعت.

حزب همه‌ای این امور را در پیروی و اتباع از آن‌چه انجام می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این قول او سبحانه و تعالی انجام داده بود:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴]

ترجمه: پس تو آشکارا به آن‌چه ماموری شده‌ای برسان و از مشرکان روی بگردان.

چون وی صلی الله علیه وسلم بعد از این آیت کار خود را آشکار کرد، قریش را به سوی کوه صفا فرا خواند و به آن‌ها خبر داد که وی به پیامبری مبعوث شده است و از آنان خواست که به وی ایمان بیاورند. هم‌چنان به عرضه کردن دعوت خود به گروه‌ها آغاز کرد، همان طوری که به افراد نیز عرضه می‌کرد و به مقابله و برخورد با قریش، معبودان، عقاید و افکار شان پرداخته و نادرستی، فساد و خطای آن‌ها را بیان می‌کرد. عیب‌جویی می‌کرد و بر آن‌ها تاخت و تاز می‌نمود، همان‌گونه که بر همه عقاید و افکار موجوده هجوم می‌برد. آیات پیاپی در این باره نازل می‌شد و در حمله بر آن‌چه آن‌ها انجام می‌دادند از قبیل سود خواری، زنده به گور کردن دختران، کم‌فروشی و کاهش در ترازو و پیمانانه، ارتکاب فعل زنا و غیره آیات فرود می‌آمد. همان‌گونه که در هجوم به رهبران و سرداران قریش و احمق شمردن آن‌ها و احمق دانستن پدران‌شان و کم‌عقل خواندن آنان و درمورد آشکار ساختن دسیسه‌های آن‌ها بر ضد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ضد دعوت و اصحابش آیات نازل می‌گردید.

حزب جهت حمل افکار خویش و در مقابله با افکار و سازمان‌های سیاسی دیگر و در متصدی شدن برای مقابله با دولت‌های کافر استعمارگر و در مبارزه و نبرد با حکام، صریح، آشکار و مبارزه طلب است. بدون در نظر داشت نتایج و اوضاع، چاپلوسی، چرب‌زبانی، خوش رفتاری و تملق نمی‌کند و سلامتی را ترجیح نمی‌دهد. بنابراین، هرکسی که با اسلام و احکام آن مخالفت می‌کرد حزب آن را به مبارزه می‌طلبید و این امر حزب را به اذیت شدیدی چون: حبس، تعذیب، تبعید، تعقیب، تحریم خوراک، منع کردن مصالح و ضروریات، منع کردن از سفر و قتل از جانب حکام مواجه کرده بود. چنان‌که حکام ظالم در ازبکستان، عراق، سوریه و لیبیا ده‌ها عضو آن را کشته‌اند. به همین ترتیب، محبس‌های اردن، سوریه، عراق، مصر، لیبیا و تونس، ترکیه، پاکستان و آسیای میانه و به‌ویژه ازبکستان پر از جوانان آن می‌باشد. این همه در پیروی و اقتدا به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد. چنان‌که آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسالت اسلام را به همه‌ای جهان به‌صورت مبارزه طلب، در مقابل همه و به‌صورت آشکارا عرضه داشت،

درحالی که به حق و حقیقتی که به سوی آن دعوت می کرد ایمان و یقین کامل داشته همه ای دنیا را به صورت کامل به مبارزه می طلبید و بدون این که روی عادات و تقالید یا ادیان و عقاید یا حکام و یا اهل بازار هیچ گونه حسابی نماید، در برابر سیاه و سرخ جنگ را اعلام می کرد و به سوی هیچ چیزی جز رسالت اسلام توجه نمی کرد. چنان که به ذکر خدایان قریش و عیب جویی آنان آغاز کرد و در مورد عقاید شان آن ها را به مبارزه طلبید، آن را کم عقلی و بی خردی شمرد. درحالی که وی صلی الله علیه وسلم یک فرد تنها بود، نه لشکری داشت و نه همکاری و نه هم نزدش سلاحی وجود داشت، جز ایمان عمیق به رسالت اسلام که با آن مبعوث گردیده بود.

با آن که حزب خود را ملتزم می داند که باید در سیر و حرکت خود صریح، آشکارا و مبارزه طلب باشد، اما در این مورد به کارهای سیاسی اکتفا و اقتصار کرده است و به کارهای مادی به ضد حکام یا ضد کسانی که در برابر دعوتش می ایستند نپرداخته است. این هم اقتدا به رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد که وی صلی الله علیه وسلم در مکه به دعوت اکتفا کرده تا هنگام هجرت به هیچ عمل مادی دست نزده بود، و هنگامی که اهل بیعت دوم عقبه به وی پیشنهاد کردند که به ایشان اجازه دهد تا با اهل منی توسط شمشیر به جنگ آغاز کنند به آن ها چنین جواب فرمودند:

«لَمْ نُؤْمَرْ بِذَلِكَ بَعْدَ» (طبقات الکبری)

ترجمه: هنوز به این کار مامور نشده ام.

الله سبحانه و تعالی از وی خواسته بود که مثل پیامبران پیشین در برابر اذیت صبر و شکیبایی کند. چنان که او سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلٰی مَا كُذِّبُوا وَاُوْدُوا حَتّٰی اَتَاهُم نَصْرُنَا﴾ [الانعام: ۳۴]
ترجمه: و همانا پیغمبران پیش از تو را هم تکذیب کردند و آن ها بر همه تکذیب ها و اذیت های منکران صبر و تحمل کردند تا آن گاه که یاری ما شامل حال آن ها شد.

هم چنان عدم استعمال قوت مادی توسط حزب برای دفاع از خود و یا بر ضد حکام، ارتباطی به موضوع جهاد ندارد؛ زیرا جهاد تا روز قیامت ادامه دارد. پس هرگاه دشمنان

کافر بر سرزمینی از سرزمین های اسلامی هجوم برند بر مسلمان های آن منطقه راندن کافران از آن جا واجب می گردد و شباب حزب التحریر در آن منطقه جزء دیگر مسلمان ها بوده آن چه بر سایر مسلمان ها واجب می شود، از قبیل جنگ با دشمن و راندن آن ها برای این هم به این اعتبار که مسلمان هستند، واجب می گردد. هرگاه امیر مسلمانی پیدا شد و به جهاد برای اعلای کلمه الله پرداخت و مردم را نفیر عام کرده به جهاد فراخواند، آنگاه شباب حزب التحریر در آن منطقه به اعتبار مسلمان بودن شان به نفیر عام لیک می گویند. هرگاه که در جامعه به اثر از دست دادن اعتماد امت نسبت به رهبران و بزرگان شان که چشم امید به سوی آن ها داشتند و به اثر اوضاع سختی که در منطقه در نتیجه اجرا شدن نقشه های دسیسه گران وضع گردیده، و به اثر سیطره، رفتار سخت گیرانه و شدیدی که حکام در برابر ملت های خویش انجام می دهند و به اثر اذیت شدیدی که حکام بر حزب و شباب آن اعمال می کنند، در نتیجه ی تمامی موارد فوق، جامعه در برابر حزب منجمد گردید حزب به طلب النصرة (طلب کمک) از کسانی که قادر اند اقدام نموده و برای دو هدف خواستار کمک گردید:

۱- به خاطر جلب حمایت تا بتواند دعوت خود را با امنیت به پیش برد.

۲- رسیدن به حکومت برای برپا کردن خلافت و تطبیق اسلام.

با آن که حزب به طلب نصرت اقدام می کند، هم چنان به تمام اعمالی که انجام می داد، مانند تدریس متمرکز در حلقات، تربیه و تثقیف دسته جمعی، توجه جدی به امت برای واداشتن امت به حمل اسلام، و ایجاد دیدگاه عمومی نزد امت، مبارزه با دولت های کفری استعمارگر و برملا ساختن نقشه های شان، آشکار کردن دسیسه های آنان و مبارزه با حکام و گزینش مصالح امت و رعایت امور آنان، ادامه می دهد.

حزب پیوسته به همه فعالیت های متذکره ادامه می دهد و از الله سبحانه و تعالی امیدوار است که برای او و امت کامیابی، پیروزی و نصرت نصیب کند. پس مرحله سوم که برپایی خلافت راشد است، و آنگاه مسلمان ها به یاری و نصرت الله سبحانه و تعالی خوشحال و مسرور خواهند شد.

فکره حزب التحریر

فکره‌ای که حزب التحریر بر آن استوار است و در مجموع افرادش تجسد پیدا کرده است و فعالیت می‌کند تا امت در آن ذوب شده آن را قضیه مهم خویش بگرداند، فکره اسلامی است؛ یعنی عقیده اسلامی و آنچه از احکام که از آن نشأت گرفته است و افکاری که بر آن بنا گردیده است. حزب از این مفکوره نظر به قدر نیاز که برایش من حیث یک حزب سیاسی لازم است، برگزیده است. من حیث حزبی که برای آوردن اسلام در جامعه فعالیت می‌کند، یعنی برای مجسم ساختن اسلام در حاکمیت، روابط و سائر امور زندگی. هم‌چنان حزب هر آنچه را که برگزیده است به‌طور تفصیلی در کتب و نشریات خود توضیح و بیان نموده و دلیل تفصیلی هر حکم، هر دیدگاه، هر فکر و هر مفهوم را ذکر و بیان کرده است. نمونه‌های مختصری از افکار، احکام، آراء و مفاهیم مهم و بارزی که برگزیده است از این قرار می‌باشد:

عقیده اسلامی

عقیده اسلامی عبارت است از ایمان به الله سبحانه و تعالی، ملائک، کتاب‌ها، پیامبران او سبحانه و تعالی، روز قیامت، ایمان به قضاء و قدر که خیر و شر آن از جانب الله سبحانه و تعالی است. ایمان عبارت است از تصدیقِ جازم مطابق به واقعیت که ناشی از دلیل باشد. پس هرگاه تصدیق بدون دلیل باشد ایمان نیست، زیرا در آن جزم و قطعیت وجود نمی‌داشته باشد و تصدیق، جازم نخواهد بود؛ مگر وقتی که به دلیل قطعی ثابت شده باشد. بنابراین لازمی است که دلیل عقیده قطعی باشد و جایز نیست که ظنی باشد. هم‌چنان عقیده، «گواهی است بر این که: معبودی جز الله سبحانه و تعالی نیست و این که محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده او سبحانه و تعالی است». گواهی، گواهی نیست؛ مگر آنگاه که ناشی از علم، یقین و صدق بوده و ناشی از گمان و ظن نباشد، چون

گمان و ظن علم و یقین را افاده نمی‌کند. عقیده اسلامی همانا اساس اسلام و اساس دیدگاه آن در زندگی، اساس دولت و اساس دستورالعمل و سائر قوانین و اساس هر آن‌چه از عقیده ناشی است و یا بر آن بنا یافته از قبیل افکار اسلام، احکام و مفاهیم آن و اساس این همه می‌باشد. لذا عقیده اسلامی قیادت فکری، قاعده فکری و عقیده سیاسی است؛ زیرا افکار، احکام، دیدگاه و مفاهیمی که از آن ناشی شده و یا بر آن بنا یافته است، همان‌گونه که به امور آخرت تعلق دارد به امور دنیا و رعایت آن نیز تعلق دارد، پس آن است که اساس رعایت امور در دنیا می‌باشد. چنان‌که در آن احکام خرید و فروش، اجاره، وکالت، کفالت و احکام ملکیت، ازدواج، شراکت و میراث وجود دارد، همان‌طور که در آن احکامی وجود دارد که به بیان کیفیت تنفیذ احکام و رعایت امور دنیا تعلق دارد، مثل احکام تعیین امیر برای جماعت و احکام طریقه نصب و تعیین امیر، اطاعت از وی و محاسبه‌ی او و مثل احکام جهاد، صلح و آتش‌بس و مثل احکام عقوبات، مجازات و غیره.

بناءً آن عقیده، عقیده رعایت امور است. پس عقیده سیاسی، زیرا سیاست عبارت از رعایت امور است و آن عقیده‌ای است که از مبارزه و قتال در حمل دعوت خود و حمایت آن و اجرای آن در حکمرانی و حمایت سلطان از آن و بقای سلطان استوار بر آن و بر تنفیذ آن و در محاسبه سلطان در صورت تقصیر و کوتاهی در تطبیق و تنفیذش و یا در حمل آن به حیث رسالت به جهان، فاصله نمی‌گیرد. این عقیده تقاضا می‌کند که بنده‌گی، خضوع و تشریع تنها و تنها به الله سبحانه و تعالی مختص باشد. بنده‌گی برای غیرش از مخلوقات منتفی گردد، چه بت‌ها و طاغوت‌ها باشد و چه هوای نفس، شهوات و خواهشات آن. چون تنها او سبحانه و تعالی خالق و یگانه مستحق عبادت است و او حاکم، متصرف، شارع، هدایت کننده، رازق، زنده کننده، میراننده و نصرت کننده می‌باشد و اوست که ملک و پادشاهی به دست وی است بر هر چیز قادر می‌باشد و در هیچ چیزی از این‌ها هیچ کسی از مخلوقاتش با وی شریک نیست. هم‌چنان مقتضی آن است که

میان تمامی مخلوقات، تنها از محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم اتباع و پیروی شود و از کسی دیگر پیروی نشود و از ما سواش چیزی اخذ نگردد، چون اوست که شریعت پروردگار را آورده است و جایز نیست که از بشر دیگری ماسوای وی و یا از ادیان و مبادی و یا قانون‌گزاران دیگری قانونی اخذ گردد، بلکه واجب است که تنها از وی پیروی شود و از وی اخذ گردد:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

ترجمه: آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶]

ترجمه: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری داشته باشد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵]

ترجمه: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داورى طلبند.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ۚ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]

ترجمه: (ای مؤمنان!) دعوت و صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند دعوت و صدا کردن یکدیگر قرار ندهید، الله آگاه از کسانی است که در میان شما خویشتن را کنار می‌کشند و پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامن‌شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!

هكذا این عقیده و جوب تطبیق کامل، شامل و به یک بارگی اسلام را ایجاب می کند، و این را حرام می دارد که بخشی از آن تطبیق شود و بخشی دیگر آن ترک کرده شود، همان گونه که تطبیق تدریجی را نیز حرام می داند. پس مسلمان ها با نزول آیه زیر مامور گردیده اند تا همه آن چه را که الله سبحانه و تعالی بر رسولش صلی الله علیه و سلم نازل فرموده است، بدون تدرج تطبیق کنند. چنان که الله سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
ترجمه: امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را به شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

همه احکام الهی در وجوب تطبیق برابر اند، بدون فرق گذاشتن میان یک حکم و حکم دیگر. بدین سبب بود که ابوبکر رضی الله عنه و اصحاب رضی الله عنهم در مقابل منع کنندگان زکات به جنگ پرداختند، برای این که آنان تنها از تطبیق یک حکم که زکات بود امتناع ورزیده بودند. بدون شک کسی که میان یک حکم و حکم دیگر فرق می گذارد و کسی که به برخی از کتاب ایمان می آورد و به برخی دیگر کفر می ورزد، الله سبحانه و تعالی وی را به ذلت و رسوایی در دنیا و عذاب شدید در آخرت تهدید نموده و فرموده است:

﴿أَفْتَوْمُنُونِ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ [البقرة: ۸۵]

ترجمه: آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند. الله از آن چه انجام می دهید غافل نیست.

هم چنان حزب در رابطه به افکار عقیده و متعلقات آن، موضوعات اثبات وجود خالق بودن الله سبحانه و تعالی و اثبات نیاز بشر به پیامبران و این که قرآن از نزد الله سبحانه و تعالی

نازل گردیده است و این که محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده او سبحانه و تعالی می باشد را پیشکش کرده که این همه را با دلیل عقلی و نقلی از قرآن و حدیث متواتر به اثبات رسانیده است. موضوعات تقدیر، قضاء و قدر، رزق و اجل، توکل بر الله سبحانه و تعالی و هدایت و گمراهی را اثبات و عرضه داشته است.

قواعد شرعی

قاعده: «الأصل في الأفعال التقيد بالحكم الشرعي»؛ ترجمه: اصل در افعال پای بندی به حکم شرعی است. پس به هیچ عملی اقدام نمی شود؛ مگر بعد از شناختن حکم آن و «الأصل في الأشياء الإباحة ما لم يرد دليل التحريم» ترجمه: اصل در اشیاء اباحت است تا هنگامی که دلیل حرام بودن آن وارد نشده باشد.

بناءً مسلمان شرعاً مأمور است که همه اعمال خود را مطابق احکام شرع او سبحانه و تعالی به پیش برد و در مورد فرموده:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵]

ترجمه: به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند.

و فرموده:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

ترجمه: آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید.

پس اصل آن است که مسلمان در همه افعال خود پای بند به احکام شرع باشد و حکم همانا خطاب شارع متعلق به افعال بندگان است. پس هر آن چه خطاب شارع در مورد آن وارد نشده باشد حکم شرعی نیست و هر عمل و هر چیزی که در دنیا وجود دارد، الله سبحانه و تعالی حکم آن را بیان کرده است. چنان که می گوید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

ترجمه: امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

و می فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹]

ترجمه: و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

هم چنان خطاب عام شارع به اثبات اباحت اشیاء وارد گردیده است و اباحت حکم شرعی است؛ زیرا مباح آن است که شارع انسان را در آن اختیار داده باشد که انجام می دهد یا ترکش می کند، او سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقره: ۲۹]

ترجمه: او خدایی است که همه آن چه را (از نعمت ها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

و گفته:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [الجاثیه: ۱۳]

ترجمه: او آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است همه را از سوی خودش مستخر شما ساخته.

یعنی آن اشیایی که در آسمان ها و زمین است آن را الله سبحانه و تعالی برای ما آفریده و مسخر ساخته است. پس همه مباح بوده هیچ کدام آن محتاج به دلیل خاصی ندارد؛ زیرا در دلیل عام که دلیل اباحت است داخل می باشد. در مورد الله فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ [البقره: ۱۶۸]

ترجمه: ای مردم! از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید!

یعنی خوردن هر چیز حلال است، لذا خوردن هیچ چیز از اشیاء به دلیل خاصی ضرورت ندارد، زیرا دلیل عام دال بر اباحت است، بلکه تنها تحریم خوردن چیزی مثل خود مرده، خوک و حیوان سقوط کرده و درندگان و حرمت نوشیدن چیزی مثل شراب به دلیل حرام گردانیدن ضرورت دارد که آن استثنا از دلیل عام اباحت می باشد.

قاعده: ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب

ترجمه: هر آن چه واجبی بدون آن بسر نرسد، آن هم واجب است.

. قاعده: استصحاب الاصل

ترجمه: دوام بر اصل سابق در صورت عدم وجود دلیل برای تغییر.

. قاعده: إن الخیر ما أرضی الله و إن الشر ما أسخطه

ترجمه: خیر آنست که الله سبحانه و تعالی را راضی کند و شر آنست که او را ناراض سازد.

. قاعده: إن الحسن ما حسنه الشرع، و إن القبیح ما قبحه الشرع

ترجمه: حسن و نیکو آنست که شرع آن را حسن قرار داده باشد، زشت و قبیح آنست که شرع آن را زشت و قبیح قرار داده باشد.

. قاعده: إن العبادات و المطعومات و الملبوسات و المشروبات و الاخلاق لاتعلل و يلتزم فیها

بالنص

ترجمه: عبادات، خوراکی ها، پوشیدنی ها، نوشیدنی ها و اخلاقیات تعلیل نمی شود؛ بلکه در آن ها به نص التزام و پای بندی کرده می شود.

تعریفات شرعی

- مثل تعریف حکم شرعی: خطاب شارع متعلق به افعال بندگان است.
- تعریف واجب: عبارت از چیزی است که به طور جازم و قطعی خواسته شده باشد یا چیزی است که در برابر اجرای آن پاداش و در برابر ترک آن عذاب داده شود.

- حرام: آن است که از آن نهی جازم صورت گرفته باشد یا آن است که در برابر اجرای آن مجازات داده شود و با ترک آن ثواب و پاداش داده شود.

تعریفات غیر شرعی

مثل تعریف فکر، طریقه عقلی، طریقه علمی و تعریف جامعه؛ چون این تعریف و شناخت واقعیت هاست.

- **فکر: فکر، عقل و ادراک** به یک معناست که آن عبارت است از: انتقال واقعیت به دماغ توسط احساس همراه با معلومات قبلی است که توسط آن این واقعیت را تفسیر می‌کند. در پروسه تفکر، وجود چهار عنصر با هم یک جا شرط می‌باشد: وجود واقعیت، دماغ سالم، حس و معلومات سابقه به صورت همزمان در حاصل شدن عملیه عقلی ضروری است؛ یعنی برای این که فکر، عقل و ادراک به میان آید.

- **طریقه عقلی:** طریقه‌ای است که توسط آن اشیا درک می‌شود و طریقه‌ای است که عقل برای دست یافتن به افکار فعالیت می‌کند، یعنی آن کیفیتی است که مطابق آن تولید افکار توسط عقل جریان می‌یابد، پس آن طریقه تفکیر است. طریقه تفکیر عقلی منهج معینی در پژوهش است که برای رسیدن به معرفت حقیقت شیء مورد نظر، از طریق انتقال درک واقعیت توسط حواس به دماغ و وجود معلومات سابقه که توسط آن واقعیت تفسیر شود و سپس دماغ حکم خود را بر آن صادر کند، پیموده می‌شود. و همین حکم همانا فکر یا ادراک عقلی می‌باشد و این طریقه در بحث محسوسات مثل فزیک و در بحث افکار مثل بحث عقاید و بحث تشریع و در فهم کلام مثل بحث فقه و بحث ادب وجود می‌داشته باشد. این طریقه همانا طریقه طبیعی و اصلی در رسیدن به ادراک چنان که هست می‌باشد و همین عملیه است که تعقل در مورد اشیا؛ یعنی ادراک اشیا را به میان می‌آورد؛ و بر منهج آن انسان به اعتبار این که انسان هست به ادراک هر آن چه را که بخواهد درک کند، می‌رسد.

• **طریقه علمی:** این یک منهج معین در پژوهش است که برای رسیدن به شناخت حقیقت شیء مورد بحث از طریق اجرای تجارب بالای شیء مذکور پیموده می شود و این طریقه استفاده شده نمی تواند؛ مگر در بحث محسوسات و وجودش در افکار، ممکن نیست؛ زیرا این طریقه، مخصوص علوم تجربی است که توسط تابع ساختن ماده تحت اوضاع و عوامل مغایر از اوضاع و عوامل اصلی آن و ملاحظه کردن اوضاع و عوامل اصلی و اوضاع و عواملی که ماده تابع آن گردیده است؛ پس از اجرای این عملیه که بالای ماده صورت می گیرد، حقیقت مادی ملموسی به طور نتیجه به دست می آید. چنان که در آزمایشگاه ها همین عملیه انجام می شود. نتیجه ای که پژوهشگر با استفاده از طریقه علمی به دست می آورد قطعی نیست، بلکه ظنی می باشد و امکان خطا در آن وجود دارد. و این قابلیت خطا، در طریقه علمی، به اساس ثابت بودنش در بحث علمی، اصل از اصول است. این طریقه فرع طریقه عقلی است و اساس برای تفکیر نیست؛ زیرا اساس قرار دادن آن امکان ندارد، چون آن اصلی نیست که بر آن چیز دیگری بنا شود؛ بلکه فرع و شاخه ای از اصل دیگری یعنی از طریقه عقلی است و دیگر این که اساس ساختن آن بسیاری از علوم و حقایق را از بحث بیرون کرده منجر به عدم موجودیت بسا علوم می شود که تدریس می گردد و متضمن حقایق می باشد، درحالی که علوم مذکور بالفعل موجود بوده قابل لمس با حس و واقعیت می باشد.

• **جامعه:** جامعه مجموع از مردم است که آن ها را افکار، احساسات و نظام واحد باهم ربط داده است. پس جامعه عبارت است از مجموعه ای از مردم با روابط موجود در میان شان است که تنها مجموعه ای مردم نمی باشد؛ چون مجموعه ای مردم جماعت گفته می شود، نه جامعه و آنچه جامعه را تشکیل می دهد، صرف روابط است. پس حقیقت تفصیلی جامعه این است که جامعه عبارت از: مردم، افکار، احساسات و نظام است، و اصلاح جامعه توسط اصلاح افکار، احساسات و نظام جامعه صورت می گیرد و با روابط و راه حل های آن جوامع از هم متمایز می گردد و گفته می شود: جامعه اسلامی، یا جامعه کمونیستی و یا هم جامعه سرمایه داری.

مبادی موجود در جهان

مبادی موجوده در جهان سه مبدأ: اسلام، دموکراسی- سرمایه‌داری و کمونیستی- اشتراکی است.

• **دموکراسی- سرمایه‌داری:** مبدأ دولت‌های غربی و امریکا بوده که دین را از دولت جدا یا میان دین و زندگی فاصله و جدایی ایجاد کرده است. «آنچه از قیصر است، به قیصر بگذارد و آنچه از خداست به خدا.» بنابراین خود انسان است که برای خود نظام زندگی وضع می‌کند. این مبدأ، مبدأ کفر و متناقض با اسلام است؛ زیرا از نظر اسلام الله سبحانه و تعالی است که شریعت می‌فرستد و تنها اوست که برای انسان نظام وضع کرده و دولت را جزء از احکام اسلام گردانیده و واجب ساخته تا تمام امور زندگی به اساس احکام شریعتی که او نازل کرده است حل و فصل گردد. بنابر این، بالای مسلمانان حرام است که مبدأ سرمایه‌داری را بپذیرند و یا افکار و نظام‌هایش را اخذ نمایند، چون مبدأ کفری است، افکارش افکار کفری و نظام‌هایش نظام‌های کفری است که متناقض و مخالف اسلام می‌باشد.

دیدگاه اسلام درباره آزادی‌ها

از بارزترین افکار مبدأ سرمایه‌داری وجوب حفظ آزادی‌ها برای انسان است. این آزادی‌ها: آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی ملکیت و آزادی شخصی می‌باشد. نتیجه‌ای آزادی ملکیت، نظام اقتصادی سرمایه‌داری را به بار آورده که بر اساس فایده استوار است این نظام منجر بر احتکار فراوان و بزرگ گردیده و دولت‌های کفری غربی را به استعمار ملت‌ها و چپاول دارایی‌هایشان وادار کرده است. این آزادی‌های عمومی چهارگانه متناقض با احکام اسلام است؛ چون مسلمان در عقیده‌ای خود آزاد نیست، او هرگاه مرتد شود به توبه و بازگشت فرا خوانده می‌شود و اگر باز نگشت، کشته می‌شود. درمورد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده:

«مَنْ بَدَلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوْهُ» (رواه البخاری)

ترجمه: هرکس دین خود را تبدیل کرد، او را به قتل برسانید.

هم‌چنان مسلمان در رأی و نظر خود آزاد نیست، هر نظری که اسلام دارد واجب است تا او نیز همان نظر را داشته باشد و برای مسلمان جایز نیست نظری غیر از نظر اسلام داشته باشد. پس مسلمان در ملکیت آزاد نیست و برایش جایز نیست تا چیزی را مالک شود؛ مگر در چارچوب اسباب شرعی. پس او آزاد نیست که هرچه را در بدل هرچه بخواهد مالک شود؛ بلکه وی پایبند به اسباب تملک بوده به هیچ وجه نمی‌تواند به طریق دیگری غیر از آن مالک چیزی گردد. بنابراین نمی‌تواند توسط سود خواری یا احتکار یا توسط فروش شراب و یا فروش گوش خنزیر و امثال آن از راه تملک ممنوعه در شریعت چیزی را به دست آورد یا مالک آن گردد، زیرا برایش جایز نیست که به اساس هیچ یک از این راه‌ها مالک چیزی شود.

آزادی شخصی در اسلام وجود نداشته و شخص مسلمان آزادی شخصی ندارد، بلکه وی پایبند به آنچه می‌باشد که شرع به وی لازم دیده است؛ به طور مثال، اگر نماز و یا روزه را ادا نکند جزا داده می‌شود و چون مسکرات استفاده کند، مجازات می‌شود. هم‌چنان هرگاه زنا کند مورد مجازات قرار می‌گیرد و هرگاه زنی، برهنه و متبرج (بدون حجاب شرعی) بیرون شود مجازات می‌شود. بنابراین آزادی‌های موجود در نظام سرمایه‌داری غربی، در اسلام وجود ندارد و به طور کلی با احکام اسلام در تناقض و منافات می‌باشد که از بارز ترین افکار مبدأ سرمایه‌داری-دموکراسی است.

دیدگاه اسلام دربارهٔ دموکراسی

دموکراسی عبارت از حاکمیت مردم، برای مردم، توسط مردم است. لذا اصل نظام دموکراسی آن است که ملت در آن مالک اراده و سیادت و مالک تنفیذ می‌باشد. همین ملت است که مالک سوق و تنفیذ اراده و خواست خود است. چون ملت سرور و سردار خود می‌باشد و هیچ‌کس دیگر بر وی سیادت و باداری ندارد. بنابراین خود ملت صاحب

تشریع بوده و هرگونه شریعتی که بخواهد برای خود درست می‌کند و هر شریعتی را که بخواهد لغو و باطل می‌سازد. چون این کار را خود ملت به گونه مستقیم نمی‌تواند انجام دهد، پس ملت برای خود وکیلانی انتخاب می‌کند تا از طرف آن و به نیابت از آن به شریعت و قانون‌گذاری بپردازند.

بناءً ملت است که حاکمیت و تنفیذ را به دست گرفته و این ناممکن است که خود مردم حاکمیت را به دوش گیرد، به همین دلیل حاکمانی انتخاب می‌کنند تا به نیابت از آن‌ها به نافذ کردن قانون بپردازند که آن را خود ملت تشریع و وضع کرده است. بدین ترتیب در نظام سرمایه‌داری غربی ملت مصدر و منبع سلطه و حاکمیت می‌باشد. ملت سرور و بادار بوده و اوست که شریعت می‌سازد و حکم می‌کند.

پس این نظام دموکراسی نظام کفری است؛ زیرا نظامی است که بشر آن را وضع کرده است و احکام شریعت نیست؛ لذا حکم کردن به آن حکم به کفر است و دعوت به سوی آن دعوت به سوی نظام کفری می‌باشد. دعوت به سوی آن و یا اخذ و عمل به آن به هیچ وجه جایز نیست. هم‌چنان این نظام دموکراسی مخالف احکام اسلام است، زیرا مسلمان‌ها مأمور اند که همه اعمال خویش را مطابق احکام شرعی به پیش برند. مسلمان، بنده الله سبحانه و تعالی است اراده و خواست خود را مطابق اوامر و نواهی الله سبحانه و تعالی عیار و منظم می‌سازد و امت نمی‌تواند اراده خود را مطابق میل و خواهش خود به کار ببرد، چون وی سیادت و سروری ندارد و کسی که اراده مردم را سوق و اداره می‌کند آن شریعت اسلامی است. شریعت صاحب سیادت و باداری می‌باشد. امت اختیار ندارد و نمی‌تواند شریعت بسازد، چون شریعت ساز تنها الله سبحانه و تعالی است. پس اگر تمام امت به مباح ساختن چیزی که الله سبحانه و تعالی آن را حرام ساخته مثل سود خواری، احتکار، زنا و نوشیدن شراب اجماع نمایند، اجماع‌شان هیچ ارزشی نخواهد داشت، چون آن متناقض احکام اسلام است و اگر بر این اجماع پافشاری کنند باید در مقابل‌شان جنگ و قتال کرده شود. مگر این که الله سبحانه و تعالی حق سلطه؛ یعنی

حکومت و تنفیذ را به امت داده است. پس برایش حق داده است که حاکم را انتخاب و تعیین نماید تا وی به حکمرانی و نافذ ساختن شریعت به نیابت از امت بپردازد. هم چنان الله سبحانه و تعالی برای امت کیفیت نصب و انتخاب حاکم را نیز توسط بیعت در شریعت بیان کرده است. بدین اساس می توان فرق بین حاکمیت و قدرت را دریافت که حاکمیت برای شریعت و قدرت برای امت است.

کمونیستی

کمونیستی یک مبدأ مادی است که بر اساس انکار از وجود چیز غیر از ماده استوار است و می پندارد که ماده ازلی است، آغاز و انجامی ندارد و مخلوق برای خالق نیست و این که اصلاً خالق و روز قیامت وجود ندارد و دین را افیون ملت ها می پندارد. چنان که گفته شد آن یک مبدأ مادی است و بر نظریه تحول و تطور مادی و تطور تاریخی استوار می باشد و در مفکوره آن ماده اصل همه اشیاست و همه چیز از آن سرچشمه می گیرد و به طریق تطور و تحول تولد می گردد. نظام در آن از ابزار تولید گرفته می شود و این که نظام ها با تطور و تغییر ابزار و آلات تولید، تطور و تغییر می کند. جامعه در آن مجموعه ای عمومی از زمین، ابزار تولید، طبیعت و انسان بوده و این همه چیز واحدی است که آن عبارت از ماده می باشد. هرگاه طبیعت و آن چه در آن است تطور و تحول نماید با وی انسان و همه جامعه نیز تطور و تحول می کند.

بناءً در این مبدأ جامعه تابع تطور است و هنگامی که جامعه تطور و تغییر می کند فرد نیز با او تغییر می کند و چنان با او می چرخد که مانند دندانه های چرخ به محور چرخ دور می خورد. هم چنان کمونیسم تملک فردی ابزار تولید را ممنوع قرار داده و آن را مالکیت دولت می سازد. لذا مبدأ کمونیستی مبدأ کفری، افکارش افکار کفری و نظامش نظام کفری است با اسلام در کلیات و جزئیات تناقض و منافات کلی و ریشه ای دارد؛ چون اسلام بیان نموده و ثابت ساخته است که ماده مخلوق بوده و ازلی نمی باشد و نابود شدنی است. هم چنان این که انسان مخلوق برای خالق است و این که کائنات و هر آن چه در آن

است مخلوق برای خالق می باشد و این که نظام تنها از نزد الله سبحانه و تعالی می آید و از نتیجه تطور و تحول ماده و یا ابزار تولید نبوده و از نزد بشر هم نمی باشد و این که جامعه متشکل از انسان، افکار، احساسات و نظام ها بوده و آن چه جوامع را مشخص می سازد و تمیز می دهد، همان نظامی است که بر آن تطبیق می شود. لذا جامعه که در آن اسلام تطبیق می شود ابزار تولید موجوده در آن هرگونه که باشد، آن جامعه اسلامی است و جامعه که در آن نظام سرمایه داری تطبیق می شود، جامعه سرمایه داری و جامعه که در آن نظام کمونیستی تطبیق می شود، جامعه کمونیستی می باشد، با آن که ابزار تولید موجوده در آن عین همان ابزار تولید موجوده در نظام سرمایه داری است.

فرهنگ و تمدن

فرهنگ عبارت از مجموعه مفاهیم از زندگی است و تمدن همانا اشکال و انواع مادی محسوسی است که در امور زندگی از آن کار گرفته می شود. فرهنگ به اساس طرز دید از زندگی خاص می باشد. بنابر آن فرهنگ اسلامی مغایر فرهنگ غربی و فرهنگ کمونیستی است، چون هر یکی از این فرهنگ ها دیدگاه خاص خود را نسبت به زندگی داشته که مخالف فرهنگ های دیگر می باشد. بنابر این برای مسلمان ها جایز نیست که چیزی از فرهنگ غربی یا چیزی از فرهنگ کمونیستی را اخذ نمایند، زیرا این دو فرهنگ با اسلام در تضاد و تناقض قرار دارند. اما تمدن نیز در صورتی که ناشی از فرهنگ باشد، مانند تصاویر و مجسمه های جانداران تمدن خاص شمرده می شود و جایز نیست که اخذ گردد؛ زیرا فرهنگ اسلام، ساختن مجسمه ها و نگهداشتن آن را حرام می داند. چنان که رسم کردن هر ذی روح را حرام می داند، در حالی که فرهنگ غربی و فرهنگ کمونیستی آن را مباح دانسته حرام نمی سازد. اما اگر تمدن از نتیجه علم و پیشرفت علم و ناشی از صنعت و ارتقای آن باشد، مثل وسایل مواصلاتی از قبیل: قطارها، کشتی ها، موترها و مثل ابزار و آلات تولید صنعتی و زراعتی و مثل اسباب پیشرفته جنگی و هم چنان همه چیزهای که عقول بشری تولید نماید، از اختراعات و کشفیات که در نتیجه پیشرفت علم و بلند رفتن

صنعت به دست می آید، مثل: عقل الکترونیکی و غیره. این همه، اشکال جهانی بوده که برای همه جهان می باشد و به فرهنگی از فرهنگ ها، یا به امتی از امت ها و یا به دینی از ادیان مختص نیست؛ بلکه برای همه بشر است؛ زیرا این ها ارتباط به فرهنگ نداشته و نه هم به طرز برداشت زندگی تعلق دارد. لهذا اخذ آن از طرف مسلمان ها جایز است، چون با احکام اسلام تعارض و مخالفتی ندارد، بلکه اخذ آن فرض کفایی می باشد.

احکام نظام حکومت داری در اسلام

سلطه اسلامی: اسلام، سلطه اسلامی را مشخص ساخته که آن حکم کردن به آن چه است که الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، چنان که او سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۴۸]

ترجمه: پس میان آنان طبق چیزی داور کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به اثر پیروی از امیال و آرزوهای آن ها، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان.

و فرموده است:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا

أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۴۹]

ترجمه: و در میان آنها [= اهل کتاب]، طبق آنچه الله نازل کرده، داور کن! و از هوس های آنان پیروی مکن! و از آن ها بر حذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که الله بر تو نازل کرده منحرف سازند!

بنابراین هر سلطه که بما انزل الله؛ یعنی به کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم حکم می کند، آن حاکمیت اسلامی شرعی؛ یعنی سلطه اسلامی شرعی است.

ساختار نظام حکومت داری در اسلام

بدون شک اسلام شکل نظام حکومت داری را مشخص کرده است که آن نظام خلافت می باشد و تنها آن را نظام حکومت در دولت اسلامی گردانیده است. مسلم از

ابوحازم روایت کرده است که گفت: با ابوهریره پنج سال مجالست داشتم و از وی شنیدم که از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می کرد:

«كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَتَكُونُ خُلَفَاءُ تَكْثُرُ» (مسلم)

ترجمه: بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می کردند و هرگاه پیامبری وفات می کرد پیامبر دیگری جانشین می شد و بعد از من بدون شک پیامبری نیست و خلفا خواهند بود و بسیار زیاد خواهند شد.

این حدیث صریح و روشن است در این مورد که شکل نظام حکومت در اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم همانا نظام خلافت است و این مطلب را آنچه در احادیث متعدد دیگر از جمله این احادیث آمده تأیید می کند که تنها امامت؛ یعنی خلافت نظام حکومتی در اسلام است.

«سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَمٌ» (حاکم فی المستدرک)

ترجمه: بعد از من امامانی خواهند بود.

و حدیث دیگر:

«إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ...» (مسلم)

ترجمه: هرگاه با دو خلیفه بیعت صورت گرفت...

هم چنان احادیثی بیشتر دیگری نیز دالت بر آن دارد که نظام حکومتی در اسلام، تنها نظام خلافت است و بس.

طریقه تعیین خلیفه: هم چنان اسلام طریقه نصب و تعیین خلیفه را مشخص کرده است که آن بیعت می باشد. نافع از ابن عمر روایت می کند که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می گفت:

«مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (رواه مسلم)

ترجمه: و هرکس درحالی بمیرد که در گردنش بیعتی وجود نداشته باشد، وی به مرگ جاهلیت مرده است.

و از عباده بن صامت روایت است که گفت:

«بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً»

(رواه البخاری)

ترجمه: با رسول الله صلی الله علیه وسلم به شنیدن و اطاعت در خوشی و ناخوشی بیعت کردیم، و این که در امر خلافت (حکومت) با اهل آن منازعه نکنیم و هر جا بودیم باید حق بگوییم یا به حق اقدام کنیم و در دین الله از سرزنش و ملامتی ملامت‌گر نهراسیم.

چنان‌که در این حدیث آمده:

«إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَأَقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا» (رواه مسلم)

ترجمه: هرگاه با دو خلیفه بیعت صورت گرفت، دومی را به قتل برسانید.

این احادیث دلالت صریح و روشن بر آن دارد که طریقه انتصاب و تعیین خلیفه بیعت است؛ زیرا اجماع صحابه هم بر این امر منعقد گردیده است. بنابر آن هر حکومت و سلطه‌ای که بر نظام خلافت استوار گردید و نصب خلیفه در آن به طریقه بیعت اجرا گردید و مطابق آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده حکم کرد، آن حکومت، حکومت و سلطنت اسلامی و شرعی می‌باشد. هر خلیفه را که مسلمان‌ها تعیین کردند و به رضامندی با وی بیعت نمودند، وی به گونه شرعی خلیفه بوده که اطاعت از او واجب می‌گردد.

بنابراین، نظام پادشاهی، نظام اسلامی نیست و اسلام نظام پادشاهی را نمی‌پذیرد. برابر است که پادشاه سمبول دولت بوده سرداری کند و حکمرانی نکند، چنان‌که در بریتانیا و اسپانیا همین گونه است، زیرا خلیفه سمبول دولت نیست؛ بلکه وی حاکم بوده

شریعت الله سبحانه و تعالی را به نیابت از امت نافذ می کند و یا این که پادشاه هم سیادت و سرداری کند و هم حکمرانی، چنان که در سعودی و اردن است. خلیفه خلافت را مثل پادشاهان به میراث نمی گیرد، بلکه وی را مسلمانان انتخاب نموده با وی بیعت می کنند. نظام وراثت در اسلام جایز نیست. خلیفه مانند پادشاهان مافوق قانون نبوده؛ بلکه وی منقاد احکام الله سبحانه و تعالی بوده در هر تصرفی از تصرفاتش با وی محاسبه صورت می گیرد. هم چنان نظام جمهوری نظام اسلامی نبوده اسلام آن را نمی پذیرد، چه نظام ریاستی باشد، مانند ایالات متحده آمریکا یا نظام پارلمانی باشد، مثل آلمان. نظام جمهوری با هر دو شکل آن که بر اساس نظام دموکراسی استوار است و آن سیادت و سرداری را به خود مردم قرار می دهد، درحالی که نظام خلافت بر نظام اسلام استوار است که در آن، سیادت و سرداری را مختص به شریعت می گرداند، امت گرچه حق انتخاب و محاسبه خلیفه را دارد، اما حق عزل و برکناری آن را ندارد و تنها حکم شرعی می تواند خلیفه را عزل کند؛ یعنی زمانی عزل می شود که از شریعت چنان خلاف ورزی نماید که مستحق عزل گردد و یگانه مرجعی که صلاحیت ابراز فیصله و تصمیم گیری قاطع در این مورد را دارد که آیا خلیفه چنان خلاف ورزی از شریعت کرده است که مستوجب عزل گردد یا خیر؟ محکمه مظالم می باشد. تنها همین محکمه صلاحیت عزل خلیفه را دارد، به دلیل این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید رسول و اولو الامر را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به الله و رسولش بازگردانید (و از آن ها دوری بطلبید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید!

یعنی آن امر را به حکم الله سبحانه و تعالی و حکم رسولش صلی الله علیه و سلم باز گردانید و آن چه حکم الله سبحانه و تعالی و حکم رسول صلی الله علیه و سلم را تمثیل

می‌کند همانا محکمهٔ مظالم است؛ یعنی محکمهٔ مظالم است که صلاحیت عزل خلیفه را دارد. درحالی‌که در نظام جمهوری رئیس جمهور را مردم می‌توانند عزل کنند، زیرا مردم صاحب سیادت و صاحب سلطه می‌باشند.

هم‌چنان زمام‌داری خلیفه محدود به مدت معینی نیست، بلکه محدود به تطبیق اسلام است. اگر اسلام را تطبیق نکرد عزل کرده می‌شود، گرچه یک ماه از انتصاب و تعیین آن گذشته باشد، درحالی‌که رئیس جمهور مقید به وقت معین است و علاوه بر آن با رئیس جمهور در نظام پارلمانی نخست وزیر بوده و رئیس جمهور حیثیت یک سمبول را می‌داشته باشد؛ چون حکمرانی کرده نمی‌تواند و حکمران با وی همان نخست وزیر است. درحالی‌که خلیفه خودش حاکم و حکمران بوده خودش فرمانروایی و تنفیذ را به دوش می‌گیرد و با وی وزیرانی هم نمی‌باشد که بدون خلیفه حکمرانی کنند.

اما نظام ریاستی اگرچه در آن خود رئیس جمهور حکمرانی را به دوش می‌گیرد، اما با وی وزیرانی هم می‌باشند که صلاحیت حکمرانی را می‌داشته باشند و رئیس جمهور به حیث رئیس آن‌ها و در مقام ریاست حکومت می‌باشد که این برخلاف نظام خلافت است؛ زیرا در خلافت خود خلیفه حکمرانی را به دوش می‌گیرد و کسانی که با وی می‌باشند، معاونین وی بوده از آن‌ها یاری می‌گیرد و برای آنان صلاحیت‌های مانند وزیران در نظام دموکراسی جمهوری نمی‌باشد. هنگامی که خلیفه ریاست آنان را به دوش می‌گیرد به حیث رئیس بودنش برای دولت آن را به دوش می‌گیرد، نه به حیث رئیس دستگاه یا هیأت تنفیذ.

بنابراین، فرق بزرگی میان نظام جمهوری و نظام خلافت وجود دارد. لذا به هیچ وجه جایز نیست که دولت اسلامی، جمهوری اسلامی گفته شود، همان طوری که جایز نیست گفته شود، نظام حکومت در اسلام همانا نظام جمهوری است یا این که اسلام نظام جمهوری است، به دلیل این که میان اسلام و نظام جمهوری تناقض کامل وجود دارد.

• **وحدت دولت خلافت:** نظام حکومت‌داری در اسلام که همان نظام خلافت

است، نظام واحدی برای دولت واحد است و نظام اتحادی نمی‌باشد. جایز هم نیست که برای مسلمان‌ها در سراسر دنیا اضافه از یک دولت اسلامی وجود داشته باشد، و جایز نیست که برای همه مسلمان‌ها در یک وقت علاوه بر یک خلیفه که کتاب الله سبحانه و تعالی و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم؛ یعنی شریعت اسلامی را تطبیق می‌کند، خلیفه دیگری باشد. زیرا دلیل شرعی به همین گونه وارد شده که ماسوای آن را حرام قرار داده است. از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده است که می‌گفت:

«وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً قَلْبِهِ فَلْيَطِئْهُ إِنَّ اسْتِطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يَنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخَرِ» (رواه مسلم)

ترجمه: هرکس با امامی از خلوص نیت خویش بیعت کرد، پس باید تا حد توان خویش از وی اطاعت کند، و اگر دیگری آمده درگرفتن سلطه باوی نزاع کرد، گردن دومی را بزنید.

و به دلیل آنچه از ابوسعید خدری روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:

«إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَأَقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا» (رواه مسلم)

ترجمه: هرگاه به دو خلیفه بیعت کرده شد، دومی را به قتل برسانید.

و به دلیل آنچه از عرفجه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند:

«مَنْ أَمَّاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يَرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يَفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ» (رواه مسلم)

ترجمه: هرگاه باهم متفق باشید و کسی بیاید و بخواهد که وحدت و اتفاق شما را برهم زند و یا جماعت تان را پراکنده سازد، وی را به قتل برسانید.

احادیث فوق به صراحت واضح می سازد که جایز نیست برای مسلمانها بیشتر از یک خلیفه باشد و هرگاه شخص دیگری بیاید و با وی نزاع کند، قتل دومی واجب می شود و هرگاه با دو شخص بیعت شود، شخص اول خلیفه بوده شخص دوم اگر کناره گیری نکرد، کشته می شود. هم چنان اگر کسی برخاست و با خلیفه به منازعه و درگیری بپردازد تا دولت را تقسیم کند و یا این که خود را خلیفه بسازد، کشتن وی واجب می گردد. هم چنان این را به صراحت واضح می سازد که برای مسلمانها داشتن بیشتر از یک دولت واحد جواز ندارد و صریح است در واجب بودن وحدت دولت و این که باید دولت اسلامی یک پارچه باشد، نه دولت اتحادی تشکیل یافته از واحد های اداری.

قواعد و اساسات حکومت در اسلام

نظام حکومت داری در اسلام بر چهار قاعده استوار می باشد که عبارت اند از:

- ۱- سیادت از آن شریعت است، نه از مردم: آنچه اراده مسلمانها و اراده امت- به شمول ملت های مختلف امت اسلام- را سوق می دهد، خود مسلمانها و خود امت اسلامی نیست و نه هیچ یک از ملت های مسلمان؛ بلکه اراده فرد مسلمان و اراده امت اسلامی تنها به اوامر و نواهی الله سبحانه و تعالی سیر و حرکت داده می شود، به دلیل این قول الله سبحانه و تعالی:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵]

ترجمه: آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیری های خود به داوری نطلبند.

و به دلیل این قول او سبحانه و تعالی:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

[الأحزاب: ۳۶]

ترجمه: هیچ مرد و زن مؤمنی در امری که الله و رسولش قضاوت می نمایند اختیاری

ندارد.

و به دلیل این قول او سبحانه و تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید رسول و اولو الامر را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به الله و رسولش بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید!

و به دلیل این گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»

(أخرجہ الحسن بن سفیان بسند صححه النووي)

ترجمه: مؤمن کامل نمی‌شوید هیچ یکی از شما، مگر آن که خواهش وی تابع آن چه باشد که من آورده‌ام.

این دلایل صریح و روشن است در این مورد که سیادت و حاکمیت تنها از آن

شریعت الله سبحانه و تعالی است، نه برای مردم.

۲- **سلطه و قدرت از آن امت است:** این واضح است که سلطه یعنی حکومت

از آن امت، به همان طریقه است که شریعت در تعیین خلیفه از طرف امت توسط بیعت مشخص کرده است و این که خلیفه قدرت و سلطه را توسط همین بیعت به دست می‌آورد و به نیابت از امت بر امت حکومت می‌کند. این که خلیفه قدرت و سلطه را توسط همین بیعت به دست می‌آورد، دلیل روشن است بر این که سلطه حق امت است که به هرکس خواست آن را می‌دهد. چنان که احادیث صریحی دال بر این امر وارد شده که امیر را امت تعیین می‌کند و او را انتصاب نموده با وی بیعت می‌کند. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت:

«وَلَا يَحِلُّ لثَلَاثَةٍ نَفَرٍ يَكُونُونَ بِأَرْضٍ فَلَاةٍ إِلَّا أَمَرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدَهُمْ» (رواه احمد)

ترجمه: برای سه نفری که در بیابانی قرار داشته باشند جایز و حلال نیست، مگر آن که یک نفر خود را امیر تعیین کنند.

پس این واضح است که امیر مقرر کردن از جانب امت است. احادیث بیعت قبلا گذشت که روشن می ساخت بیعت از جانب امت صورت می گیرد.

۳- تعیین یک خلیفه واحد، بر همه مسلمان ها فرض است: احادیث تعیین و انتخاب خلیفه و وجوب یکی بودن آن به نیابت از مسلمانان در حکومت، قبلا گذشت و بر این مطلب اجماع اصحاب نیز دلالت می کند.

۴- تنها خلیفه حق تبنی احکام شرعی را دارد، لذا اوست که قانون اساسی و سایر قوانین را وضع می کند: به اجماع اصحاب ثابت گردیده است که تنها خلیفه حق گزینش احکامی را دارد که در دولت تطبیق می گردد و از اجماع، قواعد مشهور شرعی اخذ گردیده است که «أمر الإمام يرفع الخلاف؛ فرمان خلیفه اختلاف را از بین می برد»، «أمر السلطان نافذ؛ فرمان سلطان نافذ است» و «للسلطان أن يحدث من الأقضية بقدر ما يحدث من مشكلات؛ سلطان می تواند به اندازه ظهور مشکلات و مسائل فیصله ها را به میان آورد.»

• ساختار دولت اسلامی:

دستگاه های خلافت سیزده است که قرار ذیل می باشد:

۱. خلیفه (رئیس دولت)

۲. معاونین تفویض

۳. معاونین تنفیذ

۴. والیان

۵. امیر جهاد

۶. امنیت داخلی

۷. امور خارجی

۸. اداره صنعت

۹. قضا

۱۰. مصالح امت (دستگاه اداری)

۱۱. بیت المال

۱۲. مطبوعات

۱۳. مجلس امت (شوری و محاسبه)

این دستگاه‌ها برای دولت از عمل کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ گردیده است؛ زیرا وی صلی الله علیه وسلم رئیس دولت بود، و مسلمان‌ها را امر کرده است که برای خود خلیفه تعیین کنند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به حیث معاونین خود منصوب کرد. چنان‌که در روایت ترمذی آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت:

«وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»

ترجمه: وزیران من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند.

وزیر در لغت همان معاون را گفته می‌شود که به معنای اصطلاح وزیر در دموکراسی غربی نیست. هم‌چنان در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم و در عهد خلفای راشدین منصب دیگری وجود داشت که به کاتب موسوم بود که آن به مثابه وزیر تنفیذ می‌باشد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم والیان را بر منطقه‌ها تعیین می‌کردند. چنان‌که معاذ را والی یمن و عتاب بن اسید را والی مکه بعد از فتح آن مقرر کرد. به همین ترتیب پیامبر صلی الله علیه وسلم امیران جنگ و جهاد را تعیین می‌کردند و اردو را تشکیل می‌داد و خود رهبری بالفعل اردو را به عهده می‌گرفت. هم‌چنان به امنیت داخلی و پولیس توجه می‌کرد. چنان‌که بخاری روایت می‌کند که قیس بن سعد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم موقف امیر پولیس را داشت. سیاست خارجی را نیز اداره می‌کرد. به همین دلیل به ساختن منجیق و عرّاده (تانک) امر کردند و قضا را نیز به عهده داشت و قضات را می‌گماشتند تا بین مردم به قضاوت بپردازند؛ علی رضی الله عنه را قاضی یمن و دیگران را هم به دیگر جاها قاضی تعیین کردند.

هم‌چنان در دستگاه اداری کاتبانی را برای ادارهٔ مصالح مقرر کرده بود که حیثیت مدیران ادارات را داشتند. چنان‌که معیق‌بن ابی فاطمه را کاتب بر غنایم، و حذیفه بن یمان را کاتبِ تخمین میوه‌های حجاز تعیین کرده بود. بدین ترتیب او صلی‌الله‌علیه‌وسلم امور مالی را نیز اداره می‌نمودند و یا کسی را به پیشبرد این امر می‌گماشتند؛ طوری‌که مال در مسجد گذاشته شده و توزیع می‌گردید و یا در خزانه جمع‌آوری گردیده و تقسیم می‌شد. در زمان خلفای راشدین نیز مکان معینی را بیت‌المال نام گذاشته بودند. ابن سعد در «الطبقات» تذکر داده است، مطبوعات و خبر رسانی نیز از این قبیل بود، به‌ویژه در امور مهم که الله سبحانه‌وتعالی راجع ساختن چنین امور را به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اولی الامر ارشاد فرموده است:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳]

ترجمه: و هنگامی‌که خبری از پیروزی یا شکست به آن‌ها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند؛ درحالی‌که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند.

به همین سان در بعضی احادیث هم به این مسئله اشاره گردیده است. اما در مورد مجلس امت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مجلس معین و دایمی نداشتند و هرگاه که می‌خواست با مسلمانان مشورت می‌کرد. چنان‌که دربارهٔ جنگ اُحد آن‌ها را جمع کرده و با آن‌ها به مشورت خواهی پرداخت، در موارد دیگری نیز آن‌ها را جمع کرده و مشوره می‌کرد و گاهی اشخاص معینی را به‌صورت دایمی می‌خواست و با ایشان مشوره می‌کرد که آنان بزرگان قوم بودند که از آن جمله: حمزه، ابوبکر، عمر، جعفر، علی، ابن مسعود، سلمان، عمار، حذیفه، ابوذر، مقداد، سعد بن عباد و سعد بن معاذ رضی‌الله‌عنهم بودند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن‌ها به مثابهٔ مجلس امت مشورت می‌خواست.

• **احزاب سیاسی:** مسلمان‌ها به گونه شرعی حق دارند که جهت محاسبه حُکام و یا رسیدن به حکومت از طریق امت احزاب سیاسی تشکیل دهند، به شرط آن‌که اساس این احزاب عقیده اسلامی باشد و احکام و راه‌حل‌هایی که بر می‌گزینند باید احکام شرعی و راه‌حل‌های شرعی باشد. تشکیل حزب به جواز ضرورت ندارد؛ بلکه برای جواز آن اعلام حاکم کفایت می‌کند و جایز است که احزاب نظر به این قول الله سبحانه و تعالی متعدد می‌باشد:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]

ترجمه: باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به خیر (اسلام) کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند.

• **محاسبه حُکام:** الله سبحانه و تعالی اطاعت حُکام را فرض و محاسبه آن‌ها را در برابر اعمال و رفتارهای شان واجب ساخته است و مسلمان‌ها را به طور جدی امر نموده است که باید با حُکام در صورتی که حق امت را تلف کنند یا در واجبات شان تقصیر نمایند یا اگر در امور شان بی‌توجهی نمایند و یا احکام اسلام را نقض کنند و یا به غیر آن‌چه الله سبحانه و تعالی فرستاده است، حکم نمایند محاسبه نمایند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است:

«أَلَا إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ» (رواه احمد)

ترجمه: بهترین جهاد گفتن کلمه حق نزد سلطان ظالم است.

و فرموده‌اند:

«سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَرَجُلٌ قَالَ إِلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ وَنَهَاةً فَقَتَلَهُ» (الحاکم

فی المستدرک)

ترجمه: سردار شهید/ حمزه فرزند عبدالمطلب و کسی است که نزد حاکم ظالمی رفته او را امر [به معروف کند] و نهی [از منکر کند] و حاکم او را به قتل برساند.

• اطاعت کسی که به اسلام حکم می کند فرض است تا وقتی که به گناه امر نکرده باشد: اطاعت حاکم مسلمانی که به آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است، حکم می کند نظر این به فرموده الله سبحانه و تعالی بالای مسلمان ها فرض است تا زمانی که به گناهی امر نکرده و تا وقتی که کفر آشکار در حکمرانی از او ظاهر نشده باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [نساء: ۵۹]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید رسول و اولو الامر را!

بنابر این اطاعت از حاکم مسلمانی که به آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده حکم می کند، به صورت مطلق نظر به این فرموده پیامبر صلی الله علیه و سلم لازم می باشد؛ مگر در صورتی که به گناه امر کند که در آن صورت اطاعت از او در معصیت جایز نیست.

«السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا أَنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَإِنْ أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ» (رواه أحمد)

ترجمه: بر شخص مسلمان در آنچه دوست دارد و یا ناخوش دارد سماع و اطاعت لازم می باشد تا هنگامی که به گناه امر نشده است و هرگاه به گناه امر شد، دیگر شنیدن و اطاعت نیست.

• خروج در مقابل کسی که به اسلام حکم می کند حرام است، مگر آن زمانی که به کفر آشکار فرمان دهد: اسلام خروج و شورش علیه حاکم را تا زمانی که به اسلام حکم می کند، حرام گردانیده اگرچه ظلم کند، چون در مقابل ظلم اش محاسبه کرده می شود و به خاطر ظلم اش در مقابلش قیام و شورش کردن و جنگید جایز نیست. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است:

«مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدَ شِبْرِ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلَى أَنْ يَرْجِعَ» (رواه أحمد)

ترجمه: هر کسی به اندازۀ يك وجب از جماعت (دولت) بیرون شود، ریسمان اسلام را از گردن خود بیرون کرده است تا آن که باز گردد.

هم‌چنان در احادیث به‌طور صریح از جنگیدن با حکام نهی شده، گرچه ظلم هم نمایند؛ اما تنها درحالتی اجازهٔ جنگ دارند که حکام به کفر بواح حکم کند، کفر بواح یعنی حکمی که در کفر بودن آن شک نباشد و با دلیل قطعی ثابت باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«سَتَكُونُ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِيًّا وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِمَ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ قَالُوا أَفَلَا نَقَاتِلُهُمْ قَالَ لَا مَا صَلَّوْا» (مسلم)

ترجمه: امرایی بر شما گماشته خواهند شد که [برخی اعمال آن را] معروف می‌یابید [و برخی اعمال دیگرش را] منکر می‌یابید. «پس کسی که [اعمال منکر آن را] شناخت برائت حاصل نموده و کسی که ایراد گرفت سالم ماند؛ اما کسی که راضی شد و پیروی نمود [گنهکار می‌شود].. صحابه گفتند: آیا در برابر آنان جنگ نکنیم؟ گفت: خیر، مادامیکه نماز می‌خوانند.

نماز کنایه از حکم به اسلام است و در حدیث عوف بن مالک که مسلم روایت کرده آمده است:

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تُنَابِذُهُمُ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَا مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ» (مسلم)
ترجمه: گفتند: یا رسول الله! آیا در برابر آن‌ها شمشیر بیرون نکنیم؟ گفت: خیر، تا وقتی که نماز را در میان شما برپا می‌دارند.

در حدیث عباد بن صامت چنین آمده است:

«وَأَنْ لَا تَنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ» (بخاری)
ترجمه: تا زمانی با فرمانداران خود کشمکش نکنیم که کفر آشکاری از آن‌ها دیده شود که نزد تان از جانب الله دلیل و برهانی وجود داشته باشد.

احکام نظام اقتصادی در اسلام

حزب در کتاب نظام اقتصادی در اسلام، مقدمه طولانی آورده که به نقض افکار نظام اقتصادی سرمایه‌داری و کمونیستی و سوسیالیستی اختصاص داده است و فساد افکار این نظام‌های اقتصادی را واضح ساخته است که با افکار و احکام نظام اقتصادی اسلام کاملاً در تضاد و تناقض قرار دارد. بعضی از افکار و احکام نظام اقتصادی اسلام قرار ذیل است:

- **سیاست اقتصادی در اسلام:** سیاست اقتصادی در اسلام عبارت از تضمین تحقق اشباع همه حاجات اساسی هر فرد به‌طور کامل و ایجاد زمینه برای اشباع حاجات کمالی به قدر توانش به اعتبار این‌که وی در جامعه اسلامی معینی زندگی می‌کند که دارای شیوه خاص زندگی است. بنابراین احکام شرعی اشباع حاجات اساسی از قبیل: خوراک، مسکن و لباس است که به‌طور اشباع‌گلی برای هر فرد تضمین کرده شده و این امر از طریق فرض ساختن کار بالای شخص قادر و توانمند، صورت گرفته است تا شخص توانمند برای خود و به کسانی که نفقه‌شان بالای وی واجب است، حاجات و نیازهای اساسی را فراهم سازد و در صورت عدم توانایی شخص بر کار، نفقه آن را بر پدر و وارث وی فرض ساخته است و یا بالای بیت‌المال، در صورت پیدا نشدن کسی که نفقه این شخص بالایش واجب باشد. بدین طریق، اسلام برای هر فرد، اشباع حاجاتی را که اشباع آن به انسان ضروری می‌باشد، تضمین نموده است.

- **مشکل اقتصادی از دیدگاه اسلام:** مشکل اقتصادی از نظر اسلام توزیع اموال و منافع برای همه افراد رعیت می‌باشد و به تعبیر دیگر مشکل اقتصادی، همانا توزیع ثروت است، نه تولید ثروت، اگر چه تولید نیز اهمیت دارد.

- **اصل ملکیت مال:** مال در اصل تنها در ملک الله سبحانه و تعالی است و الله سبحانه و تعالی بنی انسان را در آن جانشین مقرر کرده است. پس به سبب همین جانشینی برای انسان حق ملکیت حاصل شده است و نظر به این فرموده الله سبحانه و تعالی است که

برای فرد اجازه داده تا مال را در ملک خود در آورد که توسط همین اجازه خاص عملاً در ملکیت وی داخل گردیده است.

﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ [النور: ۳۳]

ترجمه: و از مال الله که برای شما اعطا کرده به آنها بدهید.
که در این آیه مال را به سوی خود نسبت داده است و گفته:

﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾ [الحديد: ۷]

ترجمه: و از آنچه الله شما را جانشین و نماینده در آن قرار داده انفاق کنید.
در این آیه الله سبحانه و تعالی مردم را در مال، جانشین از جانب خود شمرده است؛ زیرا او است که آنها را جانشین ساخته است.

• انواع ملکیت‌ها:

ملکیت به سه نوع است:

- ۱- ملکیت فردی،
- ۲- ملکیت عامه،
- ۳- ملکیت دولت.

نخست- ملکیت فردی

عبارت از اجازه شارع در بهره بردن از چیزی به طور مصرف، منفعت و مبادله می باشد. بدون شک اسلام مالک شدن را حق شرعی فرد گردانیده است. بنابراین وی می تواند اموال قابل انتقال مثل: مواسی، پول نقد، موتر و لباس و اموال غیر قابل انتقال مانند: زمین، خانه و کارخانه را مالک شود. شریعت برای فرد در آنچه مالک می باشد سلطه و قدرت داده است تا از آن استفاده کند؛ اما شارع اسبابی را که انسان می تواند توسط آن مال را مالک شود و آن را رشد دهد و چگونگی استفاده و عمل کرد در این مال را تعیین نموده است.

• **اسباب مالک شدن:** بدون شک شارع اسبابی را که انسان می تواند توسط آن مالک و صاحب مال شود، و اسبابی را که بدان اموال خویش را رشد دهد، مشخص کرده است. بنابر آن از اسباب تملک انواع کار را گردانیده است، برای خود شخص و یا نزد دیگران، از جمله کار احیا و آباد کردن زمین های بی کشت، شکار، استخراج آن چه که در داخل زمین است، سیمساری، دلالی، مضاربت و دهقانی و غیره می باشد.

هم چنان شارع میراث، ضرورت به مال به خاطر زنده ماندن، دادن مال توسط دولت به رعیت، اموالی که افراد آن را بدون مشکل و زحمت کشتی و بدون عوضی به دست می آورند، مثل مال های بخششی، هدیه، وصیت، عطایا، دیت، مهر و اموال یافت شده را از اسباب تملک گردانیده است. هم چنان شارع زراعت، تجارت و صنایع را از اسباب رشد (افزایش و ازدیاد) مال و کسب آن گردانیده و کیفیتی را که بدان در این طریقه ها مال رشد داده می شود، مشخص کرده است و طُرقی را هم مشخص کرده است که مسلمان از آن منع شده تا با استفاده از آن طُرق مال خود را رشد دهد و یا آن طرق را وسیله کسب مال سازد. لذا کسب مال و رشد آن به طُرق ذیل را ممنوع کرده است:

• **شرکت های سهامی سرمایه داری:** شرکت های سهامی شرکت های اند که اسلام آن را حرام ساخته و آن را جایز نمی داند؛ زیرا شرکت های مذکور حایز و دربردارنده تمامی شروط انعقاد و شروط صحتی نیست که نص شرعی آن ها را آورده است. شرکت های مذکور شروط انعقاد و شروط صحت را تکمیل نمی کند. در این نوع شرکت ها ارکان عقد که عبارت از ایجاب و قبول است تحقق نمی یابد و صرف از یک جانب صورت می گیرد که همان سهم گیرنده است. چون به مجرد این که سهم گیرنده بر شروط شرکت امضا می کند و یا شخص به مجرد خریدن سهم در شرکت شریک می گردد. لذا شریک شدن در آن نزد سرمایه دارها به واسطه تصمیم انفرادی صورت می گیرد. در این گونه شرکت ها دو طرف قرارداد وجود ندارد؛ بلکه یک طرف وجود می داشته باشد و بس. به همین گونه در این قرارداد ایجاب و قبول هم وجود ندارد، بلکه تنها قبول وجود دارد. هم چنان در آن مال و جسم نیست و تنها مال است.

اما از نظر شرع، شرکت باید توسط ایجاب و قبول از دو طرف قرارداد صورت گیرد؛ مثل: خرید و فروش و اجاره و آن عقودی که بدین گونه شکل می گیرد. هم چنان باید که در میان دو جسم یا میان مال و جسم باشد و این جایز نیست که در میان اموال بدون جسم باشد.

بنابرآن شرکت سهامی سرمایه داری به خاطر فاقد بودن رکنی از ارکان عقد، منعقد نمی شود، باطل و حرام است. به خاطر مخالف بودنش با شریعت از جمله چیزهای شمرده می شود که الله سبحانه و تعالی از آن ها منع کرده است. چون در آن ترک چیزی است که الله سبحانه و تعالی از شروط انعقاد شرکت امر کرده است و در آن عمل کردن به آن چه هست که الله سبحانه و تعالی از آن نهی کرده است و مخالفت از او امرش می باشد:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]
ترجمه: پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از این که فتنه ای / دامن شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن ها برسد!

هم چنان شارع کسب و رشد مال را از راه های سود خواری، احتکار، قمار، فریب کاری، تدلیس (پوشانیدن عیب مال)، غبن فاحش، فروش شراب یا خنزیر یا خود مرده، فروش صلیب یا درخت جشن کرمیس، یا از طریق دزدی، جیب بری و چپاول، اختلاس، رشوه و یا خیانت منع کرده است.

دوم- ملکیت عامه

نوع دوم از انواع ملکیت، ملکیت عامه است. ملکیت عامه شامل دارایی های می گردد که شریعت ملکیت آن را متعلق به جماعت مسلمان ها گردانیده و آن را در میان شان مشترک ساخته است، استفاده آن را برای افراد مباح گردانیده است و در ملکیت فرد قرار دادن آن را منع کرده است. این گونه دارایی ها به سه نوع عمده تقسیم شده اند که عبارتند از:

۱. سهولت های که عام مردم در حیات روزمره شان به آن نیاز دارند و در صورت نبودن آن جماعت متفرق و پراکنده می گردد؛ مثل: آب. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«الْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثِ الْمَاءِ وَالْكَأِ وَالنَّارِ» (رواه أحمد)

ترجمه: مسلمانان در سه چیز باهم شریک اند: آب، علف (چراگاه) و آتش.

البته مسئله منحصر در این سه چیز نیست، بلکه شامل هر آن چیزی می شود که در آن نیاز جماعت و عام مردم است و نیز هر وسیله که در این نوع منابع استعمال می شود نیز شامل آن است. زیرا آن وسیله هم حکم این نوع اشیا را گرفته در ملکیت عامه داخل می باشد؛ مثل: آلات آبیاری عامه و لوله های آبرسانی و آلات تولید برق از قبیل بندهای آب، پایه ها و لین های آن.

۲. دارایی های که فطرت آن مانع اختصاص به افراد می شود؛ مثل: بحرها، رودها و دریاها، ساحات عامه، مساجد و راه های عمومی. چون در این مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده:

«مِنْهُ مَنَاحُ مَنْ سَبَقَ» (رواه الترمذی وابن ماجه والحاکم فی المستدرک)

ترجمه: منی خوابگاه کسی است که پیشی گیرد.

بدین ترتیب قطارهای ریل، پایه های برق، لوله های آب، مجاری فاضلاب که در راه های عامه می باشد، این همه به تبع آن که از راه عام می گذرد، در ملکیت عامه قرار داشته و به ملکیت عامه متعلق می باشد و جایز نیست که فردی آن را به خود مختص سازد و نیز فرد نمی تواند آن چه را که برای عموم مردم است ممنوع سازد. زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده:

«لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ» (رواه البخاری)

ترجمه: غیر از الله و رسولش دیگر هیچ کسی نمی تواند ملکیت عامه را ساحه ممنوعه سازد.

لذا ممنوع ساختن ساحات عامه جایز نیست؛ مگر برای دولت.

۳. معدن های فراوانی که قطع نمی شود؛ آن عبارت از معادنی است که مقدارش زیاد و غیر محدود می باشد که این گونه معادن از آن همه مسلمان ها بوده و جایز نیست

که آن را افراد و یا شرکت‌ها مالک شوند. همان طور که امتیاز استخراج، تصفیه و احتکار توزیع آن به افراد و شرکت‌ها داده نمی‌شود؛ بلکه واجب است که به حیث ملکیت عامه برای همه مسلمان‌ها و مشترک در میان‌شان گذاشته شود و این‌که دولت خودش و یا توسط کارگران استخراج و فروش آن را به نیابت از مسلمان‌ها به دوش گرفته عایدات آن را در بیت‌المال بگذارد. فرقی میان این معادن و جود ندارد که ظاهر باشد؛ مثل نمک و سرمه و یا در اعماق و بطن زمین بوده بدون مشقت و تکلیف زیاد استخراجش ممکن نباشد، مثل: طلا، نقره، سرب، آهن، مس، یورانیوم، نفت و معادن دیگر. دلیل این مسئله حدیثی است که از ابی‌ص بن حمّال روایت شده است:

«أَنَّه وَقَدْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَاسْتَقَطَعَهُ فَأَقْطَعَهُ الْمِلْحَ فَلَمَّا أَذْبَرَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَدْرِي مَا أَقْطَعْتَهُ إِنَّمَا أَقْطَعْتَهُ الْمَاءَ الْعِدَّ قَالَ فَرَجَعَ فِيهِ» (أخرجه ابن حبان في صحيحه)

ترجمه: وی به طرف رسول الله رفت و از وی زمین خواست و او صلی الله علیه وسلم نمک را برایش داد و هنگامی که رفت گفتند: یا رسول الله آیا می‌دانی که چه چیز را برایش دادی؟ بدون شک آب جاری را برایش سپردی. راوی می‌گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از وی باز گرفت.

اما معادن اندک و محدود مثل رگ‌های طلا و نقره، این گونه معادن از ملکیت‌های فردی می‌باشد و جایز است که آن را افراد مالک شوند. چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم معدنی را در ناحیه فرع حجاز به بلال بن حارث مزنی داد و در ملکیت آن قرار داد که وی آن را خواسته بود.

چگونگی استفاده از ملکیت عامه: از این‌که ملکیت عامه دارایی همه مسلمان‌هاست

و در میان‌شان مشترک است و هر فرد می‌تواند از آن استفاده کند. پس اگر دارایی‌های مربوط به این نوع ملکیت چنان بود که استفاده مستقیم از آن آسان باشد، هرکسی می‌تواند از آن استفاده شخصی کند؛ مثل: آب، علف، آتش، راه‌های عامه، دریاها و رودخانه‌ها و بحر‌ها. در این موارد خود شخص حق دارد که از آن‌ها استفاده کند. در صورتی که

دارایی‌های ملکیت عامه از جمله آن نوع دارایی‌های باشد که استفاده فردی از آن آسان نباشد؛ مانند: نفت و دیگر معادن، در این صورت دولت آن‌ها را استخراج می‌نماید و عایداتش را در بیت‌المال می‌گذارد و خلیفه مطابق مصلحت مسلمان‌ها از آن مصرف می‌کند و ممکن است که در توزیع تولیدات و عایدات آن به طریقه ذیل عمل کرده شود:

۱. از عایدات مذکور بر آن چه مصرف کرده شود که به اداره و استخراج دارایی‌های ملکیت عامه تعلق دارد از قبیل عمارت‌ها، کارمندان، مشاورین، کارشناسان، ابزار و کارخانه‌ها.

و ا بر مسلمان‌های که مالک این ملکیت‌های عامه هستند، مصرف نماید و خلیفه می‌تواند از دارایی‌های این ملکیت‌ها؛ مانند: آب، نفت، برق، بدون اخذ پول و قیمت آن بر آنان توزیع کنند یا پول نقد از عایدات آن بر اساس آن چه برای مسلمان‌ها خیر و مصلحت می‌بیند، به آن‌ها توزیع کند.

۳. برخی از آن برای مصرف جهاد و لوازم آن از قبیل کارخانه‌های سلاح‌سازی و تشکیل اردو و برای آن مصارف بیت‌المال که بالای بیت‌المال در حالت وجود مال و عدم آن لازم می‌باشد، ذخیره کرده شود. هم‌چنان برای آن مصارفی که در حالت عدم وجود مال در بیت‌المال بالای مسلمان‌ها مصرف بر آن لازم می‌شود.

سوم- ملکیت دولت

نوع سوم از انواع ملکیت‌ها ملکیت دولتی است که آن عبارت از هر دارایی از قبیل زمین و یا ساختمان است که حق عامه مسلمان‌ها به آن تعلق دارد، اما در ملکیت عامه داخل نمی‌باشد. بنابراین ملکیت دولت آن است که مالک شدن فردی را می‌پذیرد؛ مثل: زمین، خانه و چیزهای قابل انتقال، اما در صورتی که حق عامه مسلمان‌ها به آن تعلق گرفته است، تدبیر و سرپرستی آن و تصرف در آن به خلیفه یعنی به دولت موکول گردیده است. زیرا هر آن چه که به حق عامه مسلمان‌ها تعلق دارد، مثل صحراها، کوه‌ها، سواحل رودخانه‌ها و زمین‌های ویرانه و غیر مملوکه افراد و ساختمان‌ها و تعمیراتی که دولت آن

را خریداری یا اعمار می‌کند و یا در جنگ از دشمنان به دست می‌آورد، مثل عمارت‌های ادارات دولتی و مدارس و شفاخانه‌ها و امثال آن، در این همه خلیفه مسلمین اختیار و صلاحیت تصرف و مدیریت آن را دارد.

هم‌چنان دولت می‌تواند از آن املاک خود که صلاحیت ملکیت آن را دارد از قبیل زمین و ساختمان به ملکیت افراد قرار دهد. پس خلیفه می‌تواند که از آن‌ها برای افراد تملیک کند، تملیک منفعت و رقبه (خود و اصل زمین) و یا تنها تملیک منفعت بدون تملیک رقبه و می‌تواند که برای افراد، زمین موات (خشک و بی‌کشت) را برای احیا و آباد کردن آن اعطا کند. در این همه موارد طوری که مصلحت مسلمان‌ها است تصرف و اقدام می‌کند.

• **زمین‌ها:** زمین‌ها یکی رقبه (خود و اصل زمین) دارند و دیگر منفعت که رقبه آن همان خود و اصل زمین است و منفعت‌اش استعمال آن در زراعت و غیره می‌باشد. دین اسلام ملکیت رقبه زمین را مباح ساخته است، چنان‌که ملکیت منفعت‌اش را نیز مباح گردانیده و برای هر کدام آن احکام خاصی وضع کرده است.

• **انواع زمین‌ها:** زمین‌ها به دو نوع اند: زمین عشری و زمین خراجی.

نخست-زمین عشری: زمین عشری زمینی است که مردم آن خود شان در آن زمین‌ها مسلمان شده باشند؛ مثل: اندونیزیا و زمین‌های جزیره عرب و زمین‌های موات (خشک، بی‌کشت و غیر قابل استفاده) که انسان آن را آباد می‌کند. زمین عشری رقبه و منفعت‌اش در ملکیت قرار داشته می‌باشد و در آن زکات بر اساس حاصل آن واجب می‌شود و آن عَشْر (پرداخت ۱/۱۰ از حاصل آن به دولت) است، در صورتی‌که به آب آسمان آبیاری شود و در صورتی‌که به وسیله آلات و ابزار آبیاری شود، نصف عشر (۱/۲۰) پرداخته می‌شود.

دوم-زمین خراجی: زمینی است که به جنگ و یا به صلح فتح شده باشد، به غیر از جزیره عرب؛ مثل: عراق، شام و مصر و غیره زمین‌های که به زور فتح شده است. زمین

خراجی رقبه آن در ملکیت مسلمانها بوده دولت در ملکیت رقبه آن نائب مسلمانها می باشد و برای افراد جایز است که منفعت زمین خراجی را مالک شوند.

در زمین های خراجی خراج واجب می شود و آن مقداری است که دولت بر زمین مقرر می کند. هم چنان حاصل آن اگر بعد از بیرون کردن و اعطای خراج به نصاب زکات می رسید، زکات در آن واجب می گردد.

هر فرد حق دارد که از زمین عشری به طریق خرید، میراث و بخشش نفع بگیرد، همان طوری که می تواند از منفعت زمین خراجی به طریق خرید، فروش و میراث مثل سایر اموال فایده بگیرد.

• **کارخانه های صنعتی:** جایز است که کارخانه ها در ملکیت افراد قرار داشته باشد؛ مثل: کارخانه های موتر سازی، کارخانه های ساخت لوازم منزل، کارخانه های خیاطی، کارخانه های کنسروسازی و غیره که این همه کارخانه هایی است که می توانند در ملکیت افراد قرار گیرند. هم چنان برای دولت جایز است که این کارخانه ها را مالک شود؛ طور مثال کارخانه های سلاح سازی یا کارخانه های استخراج نفت یا معادن و یا کارخانه های اشیای دیگر را در ملکیت خود در آورد. کارخانه ها هنگامی که ماده و عناصر ملکیت عامه را تولید کنند؛ مثل: کارخانه های آهن، مس، زر و طلا و نقره، استخراج نفت و غیره اشیای ملکیت عامه. به متابعت از این قاعده «کارخانه حکم آن چه را می گیرد که تولید می کند» ملکیت این کارخانه ها تابع ملکیت ماده یی می باشد که آن را تولید می کند.

• **بیت المال:** واردات و یا عایدات بیت المال قرار ذیل است:

۱. اقسام غنایم، فیء و خمس.
۲. خراج.
۳. جزیه.
۴. عایدات ملکیت های عامه با انواع گوناگون آن که در باب خاصی گذاشته می شود.

۵. عایدات املاک دولت از قبیل: زمین، ساختمان و غیره.
 ۶. عُشرهای که از اطراف و اکناف سرزمین‌های اسلامی اخذ می‌گردد.
 ۷. خُمس گنجینه و معادن.
 ۸. ضریبه‌ها (مالیات).
 ۹. اموال زکات که در باب خاص آن گذاشته می‌شود.
- **وجوب طلا و نقره به عنوان پول نقد:** مسلمان‌ها از زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم واحد طلا و نقره را اساس پول نقد برای خویش اتخاذ نموده بودند و هر دوی آن را پهلوی هم استفاده می‌کردند؛ با این همه آن‌ها دینار بیزانسی و درهم خسروی را نیز پول نقد خویش قرار می‌دادند، و از زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم تا زمان عبدالملک بن مروان پول یا سکه‌یی خاص برای خویش سکه نزنده بودند. عبدالملک در زمان خودش پول اسلامی خاصی سکه زد و آن را به شکل معین و طرز خاصی درست کرده آن را به نقوش اسلامی خاصی منقوش ساخت و بر واحد طلا و نقره و به وزن دینار و درهم شرعی استوارش کرد.
- اسلام در مورد طلا و نقره به این اعتبار که طلا و نقره اند و به این اعتبار که پول نقد و ارز اند و بهای اشیا و اجرة کارند، احکام شرعی را تعیین کرده است. ذخیره غیر شرعی آن‌ها را حرام گردانیده و احکام معین و ثابت و غیر قابل تغییری را به آن‌ها متعلق ساخته و به این اعتبار که آن دو پول نقد و بهای اشیا اند، زکات را در آن‌ها فرض کرده و نصاب معینی در آن‌ها از دینارهای طلا و درهم نقره تعیین کرده است. هنگامی که دیه و خون‌بها را فرض گردانید آن دو را مقیاس قرار داد که در خون‌بها پرداخته شود و برای خون‌بها مقدار معینی از طلا که هزار دینار است و مقدار معینی از نقره که دوازده هزار درهم است تعیین کرد. هم چنان قطع دست دزد به جرم دزدی را با طلا به ربع دینار و نقره با سه درهم تعیین کرده است و بدین گونه هنگامی که احکام صرف را در معاملات نقدی تثبیت کرد آن را متعلق به طلا و نقره ساخت.

بنابر آن ربط احکام شرعی فوق از جانب اسلام به طلا و نقره به این اعتبار که آن دو پول نقد و پول رایج و بهای اشیا اند، این خود اقراری از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم است بر این که همانا طلا و نقره واحد سنجش و میزان پولی است که توسط آن بهای کالا و اجرة کار سنجیده می شود. این دال بر آن است که پول معتبر در اسلام همان طلا و نقره می باشد؛ زیرا همه احکامی که به پول تعلق می گیرد، متعلق به طلا و نقره گردیده است.

لذا برای مسلمان ها لازم است که پول شان همان طلا و نقره باشد و باید دولت خلافت طلا و نقره را پول رایج خویش گرداند و بر قاعده طلا و نقره حرکت نماید؛ طوری که حال در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و زمان خلفای بعد از وی از همین قرار بود. و به دولت لازم است که دینار و درهم را به شکل معین و طرز خاصی که مختص به دولت خلافت باشد، سکه بزند و باید وزن دینار را به مقدار وزن دینار شرعی گرداند، یعنی هر دینار ۴٫۲۵ گرام که آن یک مثقال است. و وزن درهم نقره را نیز وزن درهم شرعی سازد که بر آن وزن سبعة (هفت) اطلاق می شود؛ یعنی هر ده درهم به وزن هفت مثقال، بنابراین، هر درهم به وزن ۲٫۹۷۵ گرام سکه زده شود. تنها قاعده طلا و نقره به تنهایی خود قادر است که مشکلات پولی و نقدی جهان را از بین برده و بر پدیده تورم شدید پولی جهانی فایق آید و استقرار پولی و ثبات اسعار صرفی و پیشرفت تجارت بین المللی را به ارمغان آورد. تنها به قاعده طلا و نقره است که می توان حاکمیت امریکا و دالر آن را بر پول بین المللی، در تجارت بین المللی و در اقتصاد جهانی از بین برد. بنابر آن در بازگشت به قاعده طلا و نقره، دالر هر نوع ارزش تأثیر گذاری خود را در جهان از دست می دهد.

سیاست تعلیمی

منهج و نصاب تعلیمی به اساس عقیده اسلامی استوار است و مواد یا مضامین درسی و طریقه تدریس هم باید طوری وضع گردد که در تعلیم هیچ گونه خروجی از این اساس صورت گیرد. چون سیاست تعلیمی در واقع ایجاد عقلیه و نفسیه اسلامی است. پس باید همه مواد و مضامین درسی به اساس همین سیاست وضع می گردد. هدف تعلیم در اسلام ایجاد شخصیت اسلامی و مجهز و مسلح ساختن مردم به علوم و معارف متعلق به امور زندگی است. بنابر آن تدریس ثقافت اسلامی در تمام مراحل تعلیمی واجب می باشد.

افکار و احکامی درباره روابط عامه و سیاست خارجی

سیاست عبارت است از رعایت امور امت و دولت در داخل و خارج که این امر از جانب دولت با تطبیق نظام بر مردم و رعایت امور شان و برآورده ساختن مصالح آنان در داخل و با شناخت موقف بین المللی و درک سیاست دولت های بزرگ و تأثیر گذار بر موقف بین المللی و ایجاد روابط خارجی با دولت ها - مطابق آنچه حمل دعوت به سوی جهان توسط دعوت و جهاد می خواهد - به پیش برده می شود.

سیاست از جانب امت و از جانب احزاب موجوده در میان آن، محاسبه حکام در برابر رعایت امور مردم و تصرفات و اعمال شان و تقدیم نصایح به حکام و توجه به امور مسلمان ها و سرنوشت آنان می باشد.

• **دارالاسلام و دارالکفر:** دارالاسلام، داری است که در آن احکام اسلام بر همه امور زندگی تطبیق می شود و امان آن به امان اسلام می باشد، اگرچه اکثر مردم آن غیر مسلمان ها باشد. دارالکفر، داری است که در آن احکام کفر بر همه امور زندگی تطبیق می گردد و امان آن به امان کفر می باشد، اگرچه اکثر ساکنین آن مسلمان باشد.

پس معتبر در دارالاسلام یا دارالکفر همان احکامی است که تطبیق می گردد و امانی است که به آن ایمن می باشد، و دین باشندگان آن سرزمین قابل اعتبار نیست. در

عصر کنونی در سرزمین های اسلامی هیچ سرزمین و دولتی یافت نمی شود که در آن احکام اسلام در حکومت و امور زندگی مردم تطبیق شود. بنابر آن تمام آن ها دارالکفر شمرده می شود، اگرچه باشندگان آن مسلمان ها باشند.

فلهذا اسلام بر تمامی مسلمان ها لازم می گرداند که در راه تغییر دیار خویش از دارالکفر به دارالاسلام فعالیت کنند که آن توسط برپا کردن دولت اسلامی صورت می گیرد که همان دولت خلافت است و توسط انتخاب خلیفه و بیعت با وی به این که در میان شان به آن چه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است حکم کند، یعنی احکام اسلام را در همان سرزمینی که در آن دولت خلافت برپا می شود بالای شان تطبیق کند. سپس با دولت خلافت یک جا برای پیوستن سایر سرزمین های اسلامی به دولت خلافت کار می کنند که بدین وسیله به دارالاسلام تبدیل می شود و از آن جا اسلام را به حیث رسالت جهانی توسط دعوت و جهاد به سوی جهانیان حمل می کنند.

• **جهاد:** عبارت از خرج کردن توانایی در قتال فی سبیل الله برای بلند ساختن کلمه و دین الله و نشر دعوت اسلام به صورت مستقیم و یا به طریق معاونت و همکاری با مال و ثروت و یا با ابراز رأی و نظر و یا توسط زیاد ساختن لشکر و یا غیر این ها. بنابر این، قتال و جنگیدن برای بلند ساختن کلمه و دین الله سبحانه و تعالی و نشر اسلام جهاد گفته می شود که فرض است و فرضیت آن به قرآن و سنت ثابت شده و ده ها آیت و احادیث در وجوب و فرضیت آن وارد گردیده است. جهاد در ابتدا فرض کفایی است، و اگر دشمن هجوم آورد، فرض عین می شود و معنای این که جهاد در ابتدا فرض کفایی می باشد آن است که ما، به جنگ دشمن آغاز می نماییم اگرچه دشمن به جنگ در مقابل ما نپرداخته باشد. لذا اگر در زمانی از زمانه ها هیچ یکی از مسلمان ها به صورت آغاز و ابتدا با کفار به جنگ اقدام نکند، همه مسلمان ها به سبب ترک آن گنهکار می شوند. بنابر این، جهاد جنگ دفاعی نیست؛ بلکه آن جنگ برای اعلاى کلمة الله است و به خاطر نشر اسلام و حمل دعوت آن به طور ابتدا و آغاز لازم می باشد. اگرچه کافران بالای ما هجوم نیاورده باشد.

• **روابط بین المللی:** رابطه دولت اسلامی با دولت‌های دیگر موجود در جهان با ملاحظه نکات آتی جریان می‌یابد:

۱- دولت‌های کنونی در جهان اسلام، به اعتبار دولت‌های تأسیس شده در یک سرزمین واحد دیده می‌شوند. پس در ضمن روابط خارجی داخل نمی‌گردد و روابط با آن‌ها از سیاست خارجی شمرده نمی‌شود. بناءً لازم است که برای توحید و یک‌پارچه ساختن تمام آن‌ها در یک دولت واحد فعالیت صورت گیرد. بدون شک، تمامی مسلمان‌ها امت واحد هستند و واجب است که همه آن‌ها زیر چتر دولت واحد، کیان و سلطه واحد قرار داشته باشند. بنابر آن، روابط با آن‌ها از جمله روابط با دولت‌های خارجی شمرده نمی‌شود و سیاست با همه آن‌ها سیاست خارجی پنداشته نمی‌شود؛ بلکه باید از سیاست داخلی شمرده شود. لذا با آن‌ها روابط دیپلوماسی برقرار کرده نمی‌شود و توافقات عقد نمی‌گردد، بلکه فعالیت و کار در راه واحد ساختن همه آن‌ها در دولت واحد (دولت خلافت) واجب و لازم است. اتباع این دولت‌ها نیز اتباع خارجی شمرده نمی‌شوند، اگر دارشان دارالاسلام باشد با آن‌ها مانند رعیت دولت خلافت رفتار می‌شود و اما اگر دارشان دارالکفر باشد با آن‌ها مانند اتباع دار کفر رفتار می‌شود، با نظر داشت عصمت خون و اموال آن‌ها به حق اسلام.

۲- با دولت‌های که بین ما و آن‌ها معاهدات اقتصادی و تجارتی، حسن هم‌جواری یا معاهدات فرهنگی وجود دارد، با آن‌ها حسب آنچه که در معاهده تصریح شده است تعامل صورت می‌گیرد. اتباع چنین دولت‌ها حق دخول در سرزمین اسلامی را با سند هویت‌شان می‌داشته باشند و به داشتن ویزه و پاسپورت ضرورت ندارند، در صورتی که در معاهده چنین چیزی ذکر گردیده باشد و مشروط به انجام معامله بالمثل می‌باشد. روابط اقتصادی و تجارتی با چنین دولت‌ها محدود به اشیای معین و دارای صفات معینی است، و مشروط بر این است که ضروری باشد و از اشیای باشد که منجر به تقویت این چنین دولت‌ها نگردد. چنین دولت‌هایی اگرچه با دولت اسلامی معاهداتی دارند، اما حکم کشورهای محارب را می‌داشته باشند. چون آن‌ها کفاری‌اند که فرمانبردار سلطه

اسلام نیستند. پس به حیث محارب شناخته می شوند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

«أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

(رواه البخاری)

ترجمه: من مامور شده‌ام که با مردم تا آنگاه قتال نمایم که گواهی دهند که معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده الله است.

بیان حدیث عام بوده پس آن‌ها محاربین حکمی‌اند و اگر میان ما و آن‌ها معاهدات وجود دارد، لازم است این معاهدات محدود به یک مدت معین بوده و دائمی نباشد.

۳- دولت‌های که میان ما و آن‌ها معاهدات وجود ندارد و دولت‌های استعماری بالفعل‌اند؛ مانند: انگلستان، امریکا، فرانسه و دولت‌های که چشم طمع بالای سرزمین‌های ما دارند؛ مثل: روسیه، همه آن‌ها حکم دولت‌های محارب را دارند. پس باید نسبت به آن‌ها بر حذر بود. لذا درست نیست که با چنین دولت‌هایی روابط دیپلماتیک برقرار گردد و یا این‌که اتباع‌شان به سرزمین ما داخل شوند. البته با داشتن پاسپورت و ویزا به‌طور خاص در هر سفر برای هر فرد می‌توانند به سرزمین ما بیایند، مگر این‌که محارب بالفعل شوند.

چنین دولت‌هایی حکم محارب را دارند، چون کفار‌اند و از سلطه اسلام فرمان نمی‌برند. بدین ملحوظ محارب بشمار می‌روند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ ...» پس این حدیث عام است و دلیل محارب بودن این دول به اعتبار حکم است، نه به اعتبار فعل آن‌که کدام جنگی عملاً میان ما و آن‌ها جاری نمی‌باشد و به این دلیل است که میان ما و آن‌ها از جانب ما و یا از جانب آن‌ها، اعلان حالت جنگ بالفعل نشده است. چنان‌که در ماده قبل ذکر کردیم، بستن معاهدات دائمی با آن‌ها جایز نمی‌باشد.

هرگاه همه دولت‌های مذکور و یا برخی از آن‌ها در حالت جنگ بالفعل قرار گیرند؛ یعنی به سرزمین مسلمان‌ها تجاوز کنند. پس در آن حالت با دولت متجاوز طبق ماده

چهارم معاملهٔ حرب بالفعل صورت می‌گیرد. بدین ملحوظ امریکا و بریتانیا بعد از تجاوز شان بالای عراق و افغانستان محارب بالفعل قرار گرفتند. هم‌چنین هر دولت دیگری که جنگ را بالای بخشی از سرزمین‌های اسلامی اعلان نماید، کشور محارب بالفعل می‌گردد که در برابر آن احکام حرب جاری و تطبیق می‌گردد تا زمانی که در حالت جنگ باشد و چنین وضع میان ما و آن‌ها دوام یابد.

۴- با دولت‌های محارب بالفعل مثل اسرائیل باید در همه امور حالت جنگی اساس گرفته شود و تعامل با آن طوری است که گویا میان ما و آن‌ها عملاً جنگ جریان دارد. چه میان ما و آن‌ها آتش‌بس وجود داشته باشد یا خیر. هم‌چنان همه رعیت‌شان از داخل شدن به سرزمین اسلامی منع کرده می‌شوند.

صلح دایمی با این‌گونه دولت‌های که بالفعل محارب اند جایز نمی‌باشد؛ یعنی توقف جنگ به‌صورت دایم و یا آتش‌بس دایمی در برابر آن‌ها؛ چون این امر معطل ساختن جهاد است درحالی که جهاد تا قیامت ادامه دارد. هم‌چنین آتش‌بس دایمی مانع نشر اسلام می‌گردد تا الله سبحانه و تعالی اسلام را بر همه ادیان ظاهر و غالب سازد. الله سبحانه و تعالی در مورد فرموده است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹]

ترجمه: و با آن‌ها قتال کنید تا فتنهٔ باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین تان برگردانند) و دین خالصانه از آن الله گردد (و مؤمنان جز از الله نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند).

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«وَالْجِهَادُ مَا ضِيَ مِنْهُدُ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يَقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدَّجَالَ»

(آخرجه ابو داود من طریق انس)

ترجمه: و جهاد از زمانی که الله سبحانه و تعالی مرا مبعوث نمود تا آن که آخرین امتی من با دجال بجنگد، ادامه دارد.

مگر در مورد صلح مؤقت به همراه این دولت‌ها و توقف مؤقتی جنگ دیده می‌شود که:

أ- هرگاه دولت مقابل دولتی باشد که میان ما و آن جنگ جریان داشته باشد و سرزمین غیر اسلامی باشد که کیان و سلطه آن بر آن استوار باشد؛ پس صلح با وی به صورت آتش بس مؤقت جایز است؛ یعنی توقف حالت جنگ با وی برای مدت مؤقت در صورتی که چنین توقف در جنگ به مصلحت اسلام و مسلمان‌ها بوده و با در نظر داشت شروطی که شریعت اسلامی وضع کرده است، باشد.

دلیل این مدعا صلح حدیبیه است که میان دولت اسلامی، دولتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در مدینه تأسیس کرده بودند و میان دولت قریش صورت گرفته بود که سلطه آن در سرزمینی بود که اسلام هنوز آن را فتح نکرده و سرزمین اسلامی نبود.

ب- اما اگر دولت مقابل دولتی باشد که میان ما و آن جنگ جریان داشته و سلطه آن به کلی بر سرزمین اسلامی باشد؛ یعنی کیان و سلطه آن ضمیمه سرزمین‌های فتح نشده نباشد؛ مانند: «اسرائیل» دولت یهود غاصب فلسطین. پس بدون شك با چنین دولتی صلح جایز نمی‌باشد؛ چون موجودیت چنین دولتی از دیدگاه شرع باطل بوده و صلح با آن به معنی تنازل و واگذاری سرزمین اسلامی به نفع آن محسوب می‌گردد که این گونه صلح در اسلام حرام و جرم است؛ بلکه باید حالت جاری جنگ بالفعل با آن دوام یابد قطع نظر از این که معاهده صلحی میان آن با حکام غیر شرعی در بلاد مسلمان‌ها وجود داشته باشد یا خیر.

هم چنان هرگونه صلحی با دولت یهود اگرچه بر يك وجب زمین هم باشد، از نظر شرع حرام است؛ زیرا آن يك دولت غاصب و متجاوز است که کیان و سلطه خود را بر سرزمین اسلامی قرار داده است و صلح با آن، سپردن سرزمین اسلامی به آن و قدرت بخشیدن به آن به تصاحب و سیطره بالای مسلمان‌ها بوده که این عمل از دیدگاه شریعت مجاز نمی‌باشد. دین مقدس اسلام، جنگ در برابر آن را برای مسلمان‌ها حتمی می‌سازد تا لشکرهای شان را برای جنگ صدا زده و قوت‌های نیرومند را جمع کنند و این عمل

را تا از بین بردن دولت یهود و نجات سرزمین مسلمان‌ها از آن ادامه دهند. دلیل آن این فرموده‌های الله سبحانه و تعالی است:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱]

ترجمه: و الله هرگز کافران را بر مؤمنان راه و تسلطی نداده است.

در جای دیگری فرموده است:

﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقره: ۱۹۴]

ترجمه: هرکس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از الله تقوا کنید (و زیاده روی ننمایید)! و بدانید الله با متقین است!

هم‌چنان فرموده:

﴿وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُم﴾ [البقره: ۱۹۱]

ترجمه: و از آن جا که شما را بیرون ساختند [مکه]، آنها را بیرون کنید!

۵- برای دولت خلافت جایز نیست که با دولت‌های دیگر توافقات نظامی عقد نماید، مثل معاهدات دفاع مشترک و امنیت متقابل و آنچه به این گونه اعمال تعلق دارد از قبیل تسهیلات نظامی و به اجاره دادن پایگاه‌ها و میدان‌های هوایی و بندرگاه‌ها. چنان‌که کمک خواستن از دولت‌های کفری مثل: کمک از اردوی‌های آنها و اخذ قرض و مساعدت از آنها جایز نمی‌باشد. چون این‌گونه توافقات را اسلام حرام ساخته و برای مسلمان‌ها عقد آن با دولت‌های کفری حرام می‌باشد؛ زیرا برای مسلمان حرام است که زیر بیرق کفر یا در راه کفر و یا از طرف دولت کافر بجنگد یا برای کافر بالای مسلمان و یا سرزمین اسلامی سلطه بر قرار کند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمین را از کمک خواستن و استعانت از دولت‌های کافر منع کرده است. چنان‌که استفاده از روشنایی آتش کافران را نهی کرده و گفته است:

«لَا تَسْتَضِيئُوا بِنَارِ الْمُشْرِكِينَ» (رواه احمد)

ترجمه: از روشنایی آتش مشرکین استفاده نکنید.

و آتش کنایه از جنگ است، و نیز فرموده:

«فَإِنَّا لَا نَسْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ» (صحیح ابن حبان)

ترجمه: ما از مشرکی استعانت نمی جوییم.

برای مسلمان‌ها جایز نیست که قضایای خویش را به دست دولت‌های کفری بگذارند که آن‌ها برای‌شان این قضایا را حل و فصل کنند، مثل این که قضایای خود را به دست امریکا، روسیه، بریتانیا و یا فرانسه بسپارند تا آن را برای‌شان حل و فصل نمایند؛ زیرا استعانت از دولت‌های کافر و عساکر‌شان و یا گذاشتن قضایا به دست آن‌ها منجر به آن خواهد شد که این دولت‌های کافر نفوذ، سیطره و راه بر مسلمان‌ها پیدا کنند، درحالی که الله سبحانه و تعالی مسلمان‌ها را منع کرده که کافران بالای‌شان سلطه و راهی پیدا کنند.

اما ننگرفتن قرضه‌ها و مساعدت‌ها از این کشورها برای آن است که قرضه‌های آنان توأم با سود می‌باشد که آن حرام است. هکذا این قرض‌ها و مساعدت‌ها وسیله‌ی برای ایجاد نفوذ و سیطره این دولت‌ها بالای مسلمانان و سرزمین‌شان بوده و این نظر به قاعده ذیل حرام می‌باشد: «الْوَسِيلَةُ إِلَى الْحَرَامِ مُحَرَّمَةٌ» ترجمه: وسیله به سوی حرام، حرام است..

۶- هم‌چنان برای مسلمان‌ها جایز نیست که در سازمان‌های بین‌المللی مانند: سازمان ملل متحد، بانک جهانی و سازمان انکشاف بین‌المللی بپیوندند؛ زیرا این سازمان‌ها به اساسی استوار اند که با اسلام در تناقض است. هم‌چنان برای مسلمان‌ها جایز نیست که با پیمان‌ها و معاهدات منطقوی مانند: جامعه عربی، سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و پیمان‌های دفاع مشترک بپیوندند.

بدون شك این گونه سازمان ها ابزاری در دست کشورهای بزرگ به ویژه امریکا است که آن ها را برای تحقق مصالح خود استفاده می کند و این سازمان ها وسیله ای است برای نفوذ کفار بالای مسلمان ها و سرزمین های شان. لذا پیوستن به آن ها از لحاظ شرعی جایز نمی باشد؛ چون وسیله به سوی حرام، حرام است. برعلاوه، وجود سازمان های منطقوی در سرزمین های اسلامی تجزیه سرزمین های اسلامی را تثبیت و تأیید کرده و مانع توحید و یک پارچگی آن ها در یک دولت واحد می باشند.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۵ جمادی الاولی ۱۴۳۱ هـ.ق

۲۹ جولای ۲۰۱۰ م



www.umatproduction.com